

## حمله به عراق با دلایل دروغین!

"واقعیت این است که آمریکا و انگلیس هیچگاه در غم فقدان دموکراسی در عراق و نبود آزادی در این کشور و یا نقض حقوق بشر به وسیله رژیم حاکم بر عراق نبودند. آنها هیچگاه دل مشغول سلاح‌های شیمیایی که خود در اختیار رژیم صدام قرار داده بودند - تا توازن قوا در جریان جنگ امپریالیستی ایران و عراق حفظ شود - نبودند و نمی‌توانستند دل نگران دستیابی صدام به سلاح‌های اتمی نیز باشند چرا که به خوبی می‌دانستند که بدون کمک تکنولوژیک خودشان و همپالگی هاشان در سطح جهان هیچ یک از رژیم‌های وابسته قادر به دستیابی به سلاح‌های اتمی نمی‌باشند. اما آنها همه ی این دروغ‌ها را ساختند تا حقیقت اصلی را لاپوشانی نمایند و آن حقیقت این بود که آمریکا جهت حفظ موقعیت برتر خود در سطح جهانی چاره‌ای جز گسترش سلطه امپریالیستی اش ندارد."

صفحه ۲

### پنجاه سال از

کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۳۲ می‌گذرد.



امپریالیست‌های جنایتکار و سگان زنجیری آنان در ایران با کودتای ننگین ۲۸ مرداد، فصلی دیگر از مبارزات ضدامپریالیستی و دمکراتیک کارگران و زحمتکشان و خلق‌های تحت ستم و مبارز ایران را به خاک و خون کشیدند.

### در این شماره می‌خوانید:

نگاهی به "حزب کمونیست کارگری"

۴ ..... (برای ثبت در تاریخ)

۷ ..... کودتای ۲۸ مرداد و کارنامه جنایات امپریالیسم

آیا سلطنت طلبان امتحان پس داده،

۱۰ ..... دمکرات شده‌اند؟

۱۲ ..... "نقشه راه صلح" بوش، هاله‌ای پوشالین...! (۲)

۱۴ ..... جنگ بر علیه حقیقت

۱۸ ..... توطئه پنتاگون برای شرط بندی روی ترور و جنایت

چرا آمریکا باید به لحاظ سیاسی - نظامی

۲۰ ..... در منطقه حضور داشته باشد؟

۲۱ ..... اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها

۲۲ ..... مارکسیسم به زبان مارکس (۶)

## حمله به عراق با دلایل دروغین!

هر چه از زمان اشغال عراق و به اصطلاح پیروزی آمریکا و انگلیس در این کشور دورتر می شویم نادرستی اطلاعاتی که سردمداران این دو کشور جهت توجیه ضرورت حمله به عراق در اختیار افکار عمومی جهانی قرار داده اند ، با مدارک مستند تری رو می شود.

سیر رویدادها و افشای دروغ های بیشمارانه سردمداران آمریکا و انگلیس (به خصوص در بستر اوج گیری تضادهای جناح های مختلف امپریالیستی) تبلیغات فریبکارانه دولت های این دو کشور جهت توجیه ضرورت حمله به عراق را به یکی از تپیک ترین نمونه ریاکاری طبقات حاکمه بورژوازی تبدیل نموده است و به عنوان یک نمونه بیانگر آن است که طبقات مرتجع حاکم همواره می کوشند با توسل به دستاویزهای به اصطلاح مردم پسند دلایل اصلی جنگها و کشور گشائی های خود را از انظار توده ها پنهان سازند.

ماشین تبلیغاتی آمریکا و انگلیس مدعی بود که اصلی ترین دلایل ضرورت حمله به عراق مسلح بودن رژیم صدام به سلاح های شیمیایی است. رهبران این دو کشور بارها وجود این سلاح ها را خطری برای مردم منطقه و جهان و بالطبع کشورهای خود قلمداد کردند. بوش ؛ رئیس جمهور آمریکا ، بارها در سخنرانی های خود قبل از حمله به عراق این ادعا را مطرح کرد و حتی کالین پاول ؛ وزیر دفاع آمریکا در ۵ فوریه ۲۰۰۳ جهت اثبات این ادعا ، شیشه کوچکی حاوی مواد شیمیایی را در معرض دید همگان قرار داد و مدعی شد که صدام دارای چنین سلاح های کشتار جمعی ای می باشد. و تونی بلر ؛ نخست وزیر انگلستان ، در این زمینه تا آنجا پیش رفت که در سخنرانی ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲ خود مدعی شد که صدام به سلاح های شیمیایی مجهز می باشد که می تواند آنها را در عرض ۴۵ دقیقه بکار گرفته و هزاران انسان بیگناه را نابود سازد.

مسئله دیگری که در سخنرانی های بوش و بلر و اساسا دستگاه تبلیغاتی این دو کشور روی آن تأکید بسیار می شد تلاش رژیم صدام جهت مسلح شدن به سلاح های اتمی بود. تا آنجا که بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۳ خود مدعی شد که عراق جهت تهیه سلاح اتمی مقادیر زیادی اورانیوم از آفریقا (نیجریه) خریداری کرده است. یکی دیگر از نمونه های تبلیغاتی آمریکا و انگلیس ، رابطه دولت عراق با دار و دسته تروریستی القاعده بود. این امر یکی از مسایلی بود که آمریکایی ها بر اساس آن می کوشیدند حمایت رژیم صدام از تروریسم و ضرورت مبارزه با آن را برجسته سازند. به خصوص که بدنبال حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر، تبلیغات جهانی بر علیه تروریسم بار ویژه ای یافته است. در این رابطه ادعا میشد که یکی از وابستگان دولت عراق به نام احمد آل انی با محمد عطا از مجریان عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ملاقات نموده و کمک های قابل توجهی در اختیار این فرد یا این جریان قرار داده است. این ادعا برای نمونه از سوی ریچارد پرل ؛ مشاور پنتاگون ، به طور رسمی مورد تأکید قرار گرفت. به این ترتیب ، دستگاه تبلیغاتی آمریکا و انگلیس جهت آماده سازی افکار عمومی برای حمله به عراق دلایل گوناگونی و از جمله سه دلیل اصلی بالا را مطرح می کردند. اما امروز که چند ماهی از اشغال عراق می گذرد ، در حالی که با سقوط رژیم صدام تمامی اسناد و مدارک دولت عراق به دست ارتش های اشغالگر افتاده است و این نیروها به اندازه کافی فرصت داشته اند تا با تکیه بر سلطه خود در سراسر عراق ، اسناد و نشانه های زنده ای مبنی بر صحت ادعاهای خود ارائه دهند ، به عینه می بینیم که آنها از ارائه هرگون سندی عاجز می باشند.

آن چه امروز روشن شده این است که به دنبال شکست ارتش عراق در مقابل آمریکا و متحدین اش در سال ۹۱ (به دنبال حمله عراق به کویت) سلاح های شیمیایی این کشور از جمله به وسیله بازرسان سازمان

ملل شناسایی و نابود شده و در زمان حمله آمریکا به عراق ، این کشور فاقد چنین سلاح هایی بوده است. به عبارت دیگر ، سلاح هایی که به قول تونی بلر ، صدام می توانست در عرض ۴۵ دقیقه بر علیه نیروهای مخالف خود بکار گرفته و باعث کشته شدن انبوهی انسان گردد ، دیگر وجود نداشته است. از سوی دیگر ، با اشغال عراق و دستگیری احمد آل انی به گزارش خبرگزاری های مختلف روشن شد که ملاقاتی بین او و محمد عطا صورت نگرفته و چنین ادعایی اساسا کذب محض بوده است. در رابطه با خرید اورانیوم از نیجریه نیز معلوم گشت که این داستان سراسر ساختگی بوده و حتی در همان زمان هم نیز نادرستی این گزارش مورد تأکید سازمان انرژی اتمی آمریکا ، قرار گرفته بود. اما سردمداران آمریکا و انگلیس علیرغم آگاهی از آن ، جهت اقناع افکار عمومی ، این مساله را علم نمودند. همه این واقعیات بیانگر آن است که تمامی مدارکی که در این زمینه ارائه شده قلابی و غیرقابل استناد بوده اند و به این ترتیب چند ماه پس از اشغال عراق نه تنها هیچ مدرکی در تأیید اظهارات بوش و بلر ارائه نگشته بلکه برعکس ، صدها مدرک در جهت نادرست بودن این ادعاها طرح گردیده است. افشای دروغ های ماشین تبلیغاتی آمریکا و انگلیس آن چنان شرایطی ایجاد کرده است که نه تنها بخش های هر چه وسیع تری از توده ها اکنون به نادرستی آن ادعاها پی برده اند ، بلکه جناح هایی از طبقه حاکمه در این کشورها نیز این دروغ ها را دستمایه حمله به جناح مسلط و کسب امتیازاتی برای خود ، نموده اند. در بستر این اختلافات در هر دو کشور کمیته های تحقیقی شکل گرفته است که قرار است با بررسی اطلاعات و اسناد موجود از لحاظ قانونی به این امر که آیا مسئولین حکومتی جهت حمله به عراق و توجیه این جنگ تجاوزکارانه به مردم دروغ گفته اند و یا با جعل اسناد در جهت فریب مردم گام برداشته اند ، پرداخته و به آن قانونیت دهند. البته موضوع در رابطه با سلاح های کشتار جمعی روشن تر از آن است که بتوان آن را انکار

نگاهی به شرایط بحرانی اقتصاد آمریکا و قدرت گیری اتحادیه اروپا و اساسا شدت یابی رقابت های امپریالیستی در سطح جهان به خصوص به دنبال پایان جنگ سرد و سقوط شوروی، بروشنی نشان می دهد که چرا آمریکا در تلاش است با تکیه بر قدرت برتر نظامی خود با دست اندازی به بازارها و منابع طبیعی در سطح جهان، موقعیت اقتصادی خود را در رقابت با رقبای قدرتمندش تحکیم نماید. نگاهی به نقش انحصاری ای که آمریکا جهت بازسازی عراق، یعنی چپاول ثروت های این کشور، برای خود قائل گشته، خود به روشنی گویای انگیزه های اصلی اشغال عراق و هدف های جنایتکارانه ای است که

آمریکا از این سیاست دنبال می کند. به واقع اوج گیری رقابت امپریالیستی بر سر بازارها و منابع دنیا، سیمای کنونی جهان را ترسیم نموده و نشان می دهد که در آغاز قرن بیست و یکم، بورژوازی جهانی چه چشم انداز خطرناکی برای آینده بشریت ترسیم نموده است و کارگران و خلق های آگاه و مبارز جهان برای تبدیل چنان خطری به یک چشم انداز شفاف و زندگی بخش، چه مسئولیت بزرگی بر دوش دارند.



جهان را جهت پذیرش واقعیت های پشت پرده این آتش افروزی امپریالیستی آماده تر می سازد. حال کارگران و زحمتکشان به روشنی می بینند که آن دلایلی که جهت حمله به عراق به آنها ارائه شده، دروغی بیش نبوده است. و به این ترتیب شرایط برای درک بهتر حقیقت مهیا تر می گردد.

*"واقعیت این است که آمریکا و انگلیس هیچگاه در غم فقدان دمکراسی در عراق و نبود آزادی در این کشور و یا نقض حقوق بشر به وسیله رژیم حاکم بر عراق نبودند. آنها هیچگاه دل مشغول سلاح های شیمیایی که خود در اختیار رژیم صدام قرار داده بودند... نبودند و نمی توانستند دل نگران دستیابی صدام به سلاح های اتمی نیز باشند چرا که به خوبی می دانستند که بدون کمک تکنولوژیک خودشان و همپالگی هاشان در سطح جهان هیچ یک از رژیم های وابسته قادر به دستیابی به سلاح های اتمی نمی باشند."*

واقعیت این است که آمریکا و انگلیس هیچگاه در غم فقدان دمکراسی در عراق و نبود آزادی در این کشور و یا نقض حقوق بشر به وسیله رژیم حاکم بر عراق نبودند. آنها هیچگاه دل مشغول سلاح های شیمیایی که خود در اختیار رژیم صدام قرار داده بودند - تا توازن قوا در جریان جنگ امپریالیستی ایران و عراق حفظ شود - نبودند و نمی توانستند دل نگران دستیابی صدام به سلاح های اتمی نیز باشند چرا که به خوبی می دانستند که بدون کمک تکنولوژیک خودشان و همپالگی هاشان در سطح جهان هیچ یک از رژیم های وابسته قادر به دستیابی به سلاح های اتمی نمی باشند. اما آنها همه ی این دروغ ها را ساختند تا حقیقت اصلی را لاپوشانی نمایند و آن حقیقت این بود که آمریکا جهت حفظ موقعیت برتر خود در سطح جهانی چاره ای جز گسترش سلطه امپریالیستی اش ندارد. آمریکا می کوشد از طریق کسب بازارها و منابع جدید، موقعیت خود را در حوزه رقابت با رقبایش در صحنه جهانی مستحکم سازد و با تحکیم حضور نظامی خود در چهار گوشه جهان، خود را برای نبرد های آینده آماده سازد. واقعیت این است که امپریالیسم یعنی "مبارزه شدید دولت های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان" \* و اشغال امپریالیستی عراق درست در همین چهارچوب قابل فهم بوده و همین واقعیت کلید فهم همه رویدادهائی است که با حمله به عراق و پس از آن در پیش روی ما جریان دارد.

نمود. بوش و بلر که قبل از حمله به عراق با قاطعیت تمام از دستیابی صدام به سلاح های کشتار جمعی سخن می گفتند، حال به هر وسیله ای متوسل می شوند تا نشان دهند که در ارائه اطلاعات نادرست نقشی نداشته اند. برای نمونه، بوش؛ رئیس جمهور آمریکا، که چند هفته پیش با بالا گرفتن رسوایی خرید اورانیوم از نیجریه و امکان افشای هر چه بیشتر این مساله از سوی دولت نیجریه، با خشم و وقاحت تمام (درست به شیوه دیکتاتورهای نظیر شاه و خمینی) بر سر مسئولین این کشور فریاد می زد که: "هیچ گاه اجازه نمی دهیم تا از دولت شما چیزی در این زمینه بشنویم در صورت

تکرار مجازات سختی در انتظار شماست" (سندی تلگراف، مرداد ۸۲) به تدریج مجبور شد رئیس CIA را قربانی نموده و او را مسئول اعلام اطلاعات غلط در مورد خرید اورانیوم از آفریقا معرفی نماید. در بریتانیا نیز کار افتضاح دولت انگلیس به مرگ مشکوک دکتر "دیوید کلی" انجامید و بلر مجبور شد ضمن حضور در کمیسیون تحقیق، خود را از هرگونه تقصیر در این زمینه، میرا جلوه دهد. اما علیرغم همه این ترفندها در یکی از آخرین نظرسنجی ها، اکثریت مردم آمریکا (۷۲ درصد) و انگلیس (۶۶ درصد) مدعی شدند که بوش و بلر حقیقت را می دانستند و آگاهانه دروغ گفته اند. در چنین جوئی و در شرایطی که معاون وزیر دفاع آمریکا؛ پال ولفوویتز، با بیشرمی تمام اعلام می کند که مساله سلاح های تخریب جمعی تنها به "دلایل بوروکراتیک" و به این دلیل مطرح شد که "تنها دلیلی بود که همه می توانستند در مورد آن توافق داشته باشند"، دیگر چه جایی برای این تکذیب های سالوسانه باقی می ماند؟! براسی، وقتی که معاون وزیر دفاع آمریکا خود رسماً اعتراف می کند که مساله سلاح های شیمیایی به این دلیل ساخته و پرداخته شد که "همه" را جهت حمله به عراق راضی کند، مبلغین ریاکار سیاست های جنگ طلبانه آمریکا و انگلیس چه دروغ دیگری دارند که به مردم بگویند!؟

بالا گرفتن رسوایی طبقات حاکمه در آمریکا و انگلیس به دلیل افشای دروغ هایی که جهت فریب افکار عمومی و آماده کردن شرایط برای حمله به عراق ارائه نمودند هر روز بیش از گذشته افکار عمومی مردم

\* لنین، "برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی".

# نگاهی به "حزب کمونیست کارگری"

## (برای ثبت در تاریخ)

### ع- شفق

همکاری های عملی اخیر جریان موسوم به حزب کمونیست کارگری با دار و دسته های ضد انقلابی سلطنت طلب در جریان آکسیون های اعتراضی خارج کشور یکبار دیگر رسوایی این "حزب" و ماهیت واقعی ادعاها و تبلیغات فریبکارانه اش را در عمل و در افکار عمومی به نمایش گذارد. در جریان حرکاتی که در حمایت از جنبش دانشجویی-مردمی در خارج از کشور سازمان یافت، نیروها و احزاب کمونیست و آزادیخواه یکبار دیگر دیدند که چگونه این جریان که در تمام طول حیاتش از ابراز عناد و پرخاشگری با نیروهای کمونیست و پرنسبب های انقلابی غفلت نکرده و با بیشریمی در کشورهای مختلف (آمریکا، انگلستان، هلند، کانادا و...) در رکاب سلطنت طلبان و در صفی واحد با این ضد انقلابیون به میدان آمده و در شرایطی که با توجه به اوضاع و احوال بین المللی جدید در مورد جمهوری اسلامی، بوی "کیاب" به مشام هواداران سلطنت رسیده، به اتحاد عمل های رسما اعلام نشده خود با این دشمنان قسم خورده کارگران و خلق های تحت ستم ایران بعدی تازه بخشیدند. این واقعیت یکبار دیگر مساله ارزیابی از جایگاه این "حزب" و چگونگی نگرش و شیوه برخورد با این جریان را در میان افراد و نیروهای کمونیست و انقلابی با برجستگی مطرح نمود. نوشته حاضر می کوشد تا با توجه به این واقعیت، با مرور کوتاهی بر مواضع این "حزب" در تاریخ موجودیتش این حقیقت را یادآوری کند که گرایش فزاینده و شیفتگی این جریان به نیروهای بورژوازی و ضد انقلابی در عمل و به همان نسبت نشان دادن عناد با جریانات انقلابی مدافع منافع طبقه کارگر و خلق های تحت ستم، نه امری اتفاقی بلکه تداوم برنامه و خط سیاسی مشخص این جریان و رهبری اش در طول تاریخ حیات کوتاه آن بوده است.

نخستین نکته ای را که در رابطه با مبحث فوق باید بدان اشاره کرد یادآوری این واقعیت است که مارکسیست ها برای تعیین میزان نزدیکی و یا دوری احزاب و جریانات سیاسی از توده ها و صف انقلاب تنها به گفته ها و ادعاهای این احزاب توجه نمی کنند بلکه اساسا برنامه و عملکرد آنها را معیار قرار می دهند و سپس به این مساله می پردازند که در پرتو برنامه ها و ادعاهای یک حزب سیاسی، این حزب در تند پیچهای اجتماعی در کجا می ایستد و عملا چه موضعی را اتخاذ می کند. البته در همین رابطه توجه به ماهیت رهبری جریان مزبور نیز بسیار مهم است. چرا که ما در جریان مبارزه طبقاتی گاه شاهد بروز احزاب سیاسی ای هستیم که به رغم سنگر گرفتن در پشت "برنامه های انقلابی" و شعارهای فریبنده، به علت ماهیت رهبریشان- رهبری ای که که آن جریان سیاسی را در کل برای خدمت به منافع دشمنان توده ها بر پا کرده است- در صف ضد انقلاب قرار می گیرند. (در این مورد ذکر مثال جریان قیاده موقت در کردستان عراق نمونه گویا و شناخته شده ای است) البته ما فعلا در اینجا قصد نداریم که به بررسی ماهیت رهبری "حزب کمونیست کارگری" بپردازیم\*. گذشته از این واقعیت در بررسی ماهیت طبقاتی احزاب و جریانات سیاسی باید به فاکتورهایی نظیر آنکه سابقه مبارزاتی و

\* اتفاقا از مدتها پیش برخورد مامشات جویانه "حزب کمونیست کارگری" در واکنش به اقدام پلیسی نشربه نیمروز شماره ۴۲۰ در سال ۱۳۷۶ علامت سوالی را در مورد سابقه رهبری این جریان تا به امروز برای افکار عمومی باقی گذارده است. "نیمروز" در این مقاله تمعدا ضمن اعلام اسم واقعی "رهبر" این "حزب" مطالبی را در رابطه با گوشه ای از سوابق مشکوک او در زمان شاه و برخورد ساواک با او انتشار داد که هیچگاه برای رد صحت و یا عدم صحت آن مطالب برخورد قاطعانه ای از سوی دست اندر کاران "حزب" صورت نگرفت.

تاریخچه حزب مزبور چیست، چه نوع مناسبات تشکیلاتی ای را در درون خود برقرار کرده، رابطه آن با نیروهای انقلابی و یا ارتجاعی و امپریالیستی کدام است و... نیز حتما توجه نمود. اگر جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" را در این چهارچوب بررسی کنیم، بهتر متوجه خواهیم شد که این جریان در کجا ایستاده و در چه راهی گام برمی دارد.

در ابتدا در رابطه با "برنامه" این حزب باید به نکته ای اشاره کرد. تا آنجا که به برنامه این جریان مربوط است، باید گفت که در "برنامه های" ارائه شده رهبران این جریان، چه در زمان "اتحاد مبارزان کمونیست" و چه در زمان اعتقاد به "مارکسیسم انقلابی" و ارائه "برنامه حزب کمونیست ایران" و بالاخره چه هنگامی که آنان پس از انشعاب با اتکاء به "کمونیسم کارگری" برنامه جدیدی را زیر نام "یک دنیای بهتر" ارائه دادند، هیچیک از این برنامه های رنگارنگ از چارچوب های بورژوا رفرمیستی فراتر نرفته اند. برای نمونه اگر عبارات و بندهای دلفریب این نوع برنامه نویسی ها را که صرفا به شکلی کاریکاتوری از بزرگان مارکسیسم کپی شده و بدون توجه به واقعیات سرسخت زمینی بدروغ وعده برقراری یکباره "بهشت آسمانی" در روی زمین را می دهند برای لحظه ای به کنار بگذاریم، خواهیم دید که تمامی این برنامه نویسی های انتزاعی به علت عدم شناخت ماهیت جامعه تحت سلطه ما و به دلیل ندیدن سلطه امپریالیسم جهانی بر آن و به دلیل آنکه همه شان به شکل کودکانه ای از ایران تعریف یک جامعه سرمایه داری نظیر تمامی نظام های سرمایه داری کلاسیک را ارائه می دهند، قادر نیستند از حد انجام اصلاحاتی در نظام امپریالیستی موجود فراتر روند و حتی به شرط تحقق، تنها می توانند شکلی از حکومت سرمایه داری را با شکل دیگر عوض کنند. در نتیجه باید توجه داشت که در بررسی جریان موسوم به حزب کمونیست کارگری، ما اساسا با جریانی

ستم ما وارد نمود و خدمات شایانی را به بورژوازی انجام داد.

مدت کوتاهی پس از ورود به کردستان و استقرار در اردوگاه های کومه له ، محفل روشنفکری "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق شد تا خط خود را در سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومه له جا انداخته و جریان موسوم به "حزب کمونیست ایران" یعنی سلف "حزب کمونیست کارگری" امروز را ساخته و پرداخته کند. تشکل جدیدی که چه به اعتبار نیروهای تشکیل دهنده اش چه به اعتبار پروسه ساخته شدنش و چه به اعتبار برنامه اش کوچکترین شباهتی به یک حزب کمونیست واقعی نداشت. این جریان در واقع یک حزب کمونیست قلابی دیگر آنهم بر روی کاغذ را به سایر احزاب کمونیست قلابی در صحنه سیاست در کشور ما اضافه کرد.

در فرهنگ مارکسیستی ، تشکیل حزب طبقه کارگر نه محصول توافقات قلمی مشتت از روشنفکران جدا از توده ، بلکه برآیند ارتقاء سطح مبارزه و حاصل پیوند ارگانیک روشنفکران انقلابی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر و یا حداقل بخشی از کارگران آگاه و پیشرو است. مضافا آنکه مطالعه تاریخ نشان می دهد که هر کجا که یک حزب انقلابی طبقه کارگر تشکیل شده ، این فرآیند در پروسه یک مبارزه ایدئولوژیک سالم و با ایجاد وحدت در بین صفوف کمونیست ها امکان پذیر گشته است. اما سازندگان "حزب کمونیست ایران" در پروسه حزب سازی خود نه تنها تمامی آموزشهای مارکسیستی و پرنسیب های کمونیستی را به سخره گرفته و پایمال کردند ، بلکه به جای تلاش برای ایجاد اتحاد بین کمونیست ها از هیچگونه تشمت پراکنی و ابراز دشمنی با کمونیست ها خودداری نورزیدند. بررسی ادبیات سیاسی آن سال ها به روشنی نشان می دهد که سازماندهندگان این "حزب" به جای ورود به یک مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی با سایر نیروها در مورد مسائل مهم انقلاب و طبقه کارگر و توده های محروم ، در جریان تشکیل حزب خود بر روی کاغذ ، به طور هیستریکی به فحش پراکنی و سفسطه جویی بر علیه کمونیست های واقعی پرداختند. آنها بدون وجود کمترین ارتباط ارگانیک حتی با بخشی از کارگران پیشرو و یا طبقه کارگر ، حزب لیبرالی خود را حزب طبقه کارگر ایران نامیدند و کوشیدند تا "مارکسیسم انقلابی" را نیز با

رزمندگان و پیکار به جذب عناصری از میان آنان نائل گردد. برغم این واقعیت ، خطرات عملکردهای غیرانقلابی و تأثیرات مخرب تئوری های این محفل تا این زمان دامنه گسترده ای نیافته بود و به این اعتبار نه می توانست بار توده ای و اجتماعی پیدا کند و نه در سطح جنبش در آن مقطع ، جدی تلقی گردد. مدتی بعد بر بستر نیاز رهبران وقت کومه له که در آن زمان ، مرتبا مشغول قرض "تئوری" و "تئوریسم" بویژه از سازمانهای موسوم به خط ۳ بودند ، "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق به بلعیدن این جریان توده ای در کردستان گشت و "همای سعادت" را بر شانه های خود نشاند. این حقیقت را حتی خود رهبران "اتحاد مبارزان کمونیست" نیز به خوبی می دانستند. و بیهوده نبود که منصور حکمت خود در جریان مباحث تشکیل "حزب کمونیست ایران" در سال ۶۱ اعتراف می کند که "کومه له" یعنی آن "نیروی" که "ما سالها انتظارش را داشتیم ، اکنون آمده بود". (به سوی سوسیالیسم شماره ۵ ، صفحه ۱۴)

بله! اگر کومه له ای متشکل از روشنفکران کرد و دارای یک نیروی پیشمرگه با قدرت آتش وسیع در کردستان - اما فاقد تئوری های انقلابی و کادرهای تئوریک - وجود نداشت و "پرچم" ایشان را بلند نمی کرد ، محفل آقای حکمت چه به اعتبار تئوری پردازی های غیرمارکسیستی و چه به اعتبار فقدان سابقه و پراتیک انقلابی هیچگاه نمی توانست به نفوذ سیاسی قابل ملاحظه ای دست پیدا کند که بعدا چنان ضربات مخربی را به کومه له و به جنبش انقلابی خلق کرد و در نتیجه به جنبش انقلابی طبقه کارگر و توده های تحت ستم وارد آورد. اما آقای حکمت "سالها انتظار" کشیده بود. ایشان که تا زمان سقوط شاه نه سابقه مبارزاتی در یک تشکیلات انقلابی را داشت و نه اصولا یک کار تشکیلاتی و جدی و کمونیستی کرده بود ، اینک بر بستر تحولات توضیح داده شده در فوق منبع بزرگی از "قدرت" در اختیارش قرار گرفته بود. ایشان اینک نیروی مسلح کومه له و مناطق آزاد کردستان را در اختیار داشت تا بر دوش آنها به قدرت برسد ، "رهبر" شود ، خود را هم طراز "مارکس" جا بزند و زیر نام "مارکسیسم انقلابی" چنان خط ایدئولوژیک سیاسی منحطی را در کردستان به پیش ببرد که در طول نزدیک به یک دهه ضربات غیرقابل جبرانی را به طبقه کارگر و خلقهای تحت

روبرو هستیم که به هیچ رو خواهان نابودی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به مذهب دشمن اصلی طبقه کارگر و خلق های تحت ستم ایران نیست. و طرفدار امحاء این موانع اصلی بنیادی شدن هرگونه تغییر و تحول اقتصادی- سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در ایران نمی باشد.

تا آنجا که به تاریخ این جریان مربوط است ، همه می دانند که منشاء "حزب" امروزی به محفل موسوم به "سهند" و سپس "اتحاد مبارزان کمونیست" باز می گردد. در شرایط آسان مبارزاتی دوران پس از سقوط شاه و در حالی که به برکت فضای ایجاد شده سیاسی ، محافل و سازمان ها و "احزاب" سیاسی مانند قارچ از زمین می روئیدند ، اسلاف "حزب" امروزی ما نیز پا به عرصه وجود گذاردند. در حقیقت همان طور که حتی از ادبیات "حزب" امروزی برمی آید ، در آن زمان موجودیت این محافل صرفا در عرصه نظری و با دو سه جزوه ای مشخص می شد که معروف ترین آنها "اسطوره بورژوازی ملی" بود. این جزوات که ایده های آن بعدها پایه های فکری "مارکسیسم انقلابی" را تشکیل داد ، در شرایط حملات زهرآگین اکثریت خائن به تئوری مبارزه مسلحانه و گذشته انقلابی چریکهای فدائی خلق (به عنوان نیروی بلامنازع چپ) منتشر شد و مضمون آنها نیز بخشا "نقد" تئوری مبارزه مسلحانه آن هم با انتساب دروغ هایی به چریکهای فدایی خلق بود که چیزی فراتر از لاطاللات حزب خائن توده در بر نداشت. اما این تئوری پردازی ها صرف نظر از منشاء آن اصولا به دلیل عدم انطباقشان با واقعیت و بالنتیجه فقدان پشتوانه مادی و پراتیکی در عمل نه بار اجتماعی خاصی پیدا کرد و نه مورد توجه روشنفکران انقلابی و توده ها قرار گرفت. با توجه به این واقعیت تمامی تلاش فعالین معدود "اتحاد مبارزان کمونیست" در آن سال ها این بود که به نفوذ و گسترش خود در درون سایر محافل و جریانهای بپردازند که به لحاظ بینشی به آنها نزدیک تر بوده و صد البته به لحاظ تشکیلاتی نیز از این جریان سازمان یافته تر و بزرگ تر بودند. سازمانهایی نظیر رزمندگان ، پیکار و ... این تلاشها در تداوم خود با موج سرکوب سیستماتیک رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بر علیه اپوزیسیون مقارن شد. سرکوبی که بخشا موجب تشدید بحران در سازمان های موسوم به خط سه و نابودی تشکیلات آنها گشت. به این ترتیب "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق شد تا در بستر تجزیه و نابودی تشکلاتی نظیر



عنوان پرمطراق "فراز جدیدی" از مارکسیسم مارکس و لنین به جنبش انقلابی قالب کنند. در حالی که در همان زمان در بین پیشمرگان انقلابی سازمان های مختلف، نسخه های انگلیسی کتابهایی دست بدست می شد که نشان می داد بسیاری از تئوریهای "مارکسیسم انقلابی" در حقیقت امر رونویسی های رهبر این جریان یعنی منصور حکمت از تزه های استادان دانشگاهی ایشان در سال های تحصیل در انگلیس بوده است. برغم این واقعیات، گردانندگان این حزب جدید تمامی مخالفین خویش را "پوپولیست" خواندند و با لاف و گزاف زنی های بورژوازی راجع به "نقش تعیین کننده" حزب کاغذیشان در "سرنوشت" تمامی نیروهای چپ و کمونیست ایران، کوشیدند تا به ارباب نیروهای انقلابی و کمونیست های واقعی مبادرت ورزند. در واقع رهبران این حزب کاغذی نشان دادند که چگونه در یکی از گرهی ترین مسائل انقلاب یعنی مساله تشکیل حزب کمونیست طبقه کارگر، این مقوله را به مسخره گرفتند و با ایجاد یک حزب بر روی کاغذ تحت عنوان دروغین حزب کمونیست، به چشم طبقه کارگر ایران خاک پاشیدند و به همین اعتبار به بورژوازی خدمت کردند. بی تردید این رفتار بیمارگونه و تبلیغات بورژوازمآبانه و فیل هوا کردن های رهبران "حزب کمونیست" سابق و "حزب کمونیست کارگری" کنونی در آن زمان نمی توانست در آینده عواقب خطیری بر جای نگذارد. صرف نظر از بعضی تأثیرات لحظه ای ظاهرا مثبت و البته کم اهمیت آنهم در محدوده کردستان، همگان می دیدند که با بلعیده شدن کومه له توسط "اتحاد مبارزان"، رهبری این جریان چگونه به جای تمرکز انرژی انقلابی نیروی مسلح چشمگیر کومه له در کردستان بر علیه دشمن، این نیرو را در خدمت پیشبرد سیاست های انحرافی و غیرانقلابی خود به کار گرفت. همه به یاد می آورند که چگونه در گرماگرم "حزب سازی" و کنگره برگزار کردن های این جریان رژیم جمهوری اسلامی بقیه مناطق آزاد شده کردستان را هم بدون هیچ مقاومت موثر و چشمگیری به برکت وجود چنین رهبران و احزابی به اشغال خود درآورد. و به این ترتیب حزب کاغذی مورد بحث مدت بسیار کوتاهی پس از آغاز فعالیتش زیر نام "حزب

کمونیست ایران"، مجبور به تمرکز در خارج از مرزهای ایران شد.

واقعیات عینی در آن زمان ایجاب می کرد تا نیروهای انقلابی و دمکراتیک در کردستان با ایجاد یک صف واحد و فرماندهی مشترک نظامی تمامی نیروهای نظامی موجود در کردستان را در صفی واحد و تحت یک برنامه جنگی واحد به مصاف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بفرستند. اما رهبران "حزب کمونیست" در آن زمان با بورژوازی و "پوپولیست" خواندن تمامی جریانات دیگر و با تعقیب سیاست های سکتاریستی شان نه تنها در جهت ایجاد هیچگونه اتحادی در میان نیروهای انقلابی و کمونیست حرکت نکردند بلکه در تضعیف پتانسیل مبارزاتی جنبش خلق کرد بر علیه بورژوازی وابسته نقش مهمی را بازی کردند. در حقیقت یکی از مهمترین نکاتی را که در بررسی تاریخ حیات حزب کمونیست قلابی موسوم به حزب کمونیست و سپس حزب کمونیست کارگری باید در نظر داشت عبارت از این واقعیت است که این حزب قلابی از مقطع تشکیل خود قدرت مادی ای را که به اعتبار فداکاری ها و نیروی پیشمرگان دلاور کومه له در اختیار گرفت، در خدمت پیشبرد یک برنامه غیرانقلابی و تئوری های انحرافی به کار بست و ضربات جبران ناپذیر بسیاری را به جنبش انقلابی خلق کرد و در نتیجه به جنبش طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم ما وارد نمود. بررسی سیاست های غیرانقلابی و تفکرات انحرافی رهبران "حزب کمونیست ایران" در آن مقطع حساس، حاوی آموزش مبارزاتی مهم دیگری نیز هست. اگر بدون وجود سیاست انقلابی نمی توان از عمل انقلابی حتی سخنی هم به میان آورد، اعمال و رفتار "حزب کمونیست" به روشنی نشان می داد که چه تئوری های ضدمارکسیستی و انحرافی ای بر رهبری این جریان حاکم است. به طور مثال در شرایطی که توده های تحت ستم و مردم زحمتکش کردستان خواهان سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی و دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش در کردستان بودند، در شرایطی که مردم کردستان با تمام وجود و به صورت مادی و معنوی از نیروی پیشمرگ دفاع می کردند و از رهبری احزاب و جریان ها خواهان اتحاد و همکاری در مقابل رژیم جمهوری

اسلامی و سپاه و ارتش ضدخلقی بودند، منصور حکمت و همفکرانش در رهبری "حزب کمونیست" با اشاعه تزهایی زیر نام "مارکسیسم انقلابی" تمامی احزاب و سازمان های دمکراتیک و چپ و کمونیست را جریاناتی "بورژوازی" و "پوپولیست" می خواندند که نه تنها بحث اتحاد عمل و همکاری در مقابل دشمن مشترک با آنها مطرح نبود بلکه از نقطه نظر ایشان می بایست با تمامی سنت ها و دستاوردهای مبارزاتی و انقلابی این سازمان ها آن هم به شیوه های مسموم و غیرکمونیستی مبارزه می شد. چرا که مطابق این تئوری ها، حزب کمونیست قلابی آقای حکمت تنها حزب انقلابی و کمونیست نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان بود!

در رابطه با مناسبات اجتماعی و اقتصادی در کردستان نیز این حزب با اتکاء به "مارکسیسم انقلابی" که شدیداً ریشه در تفکرات بورژوازی و انحرافی داشت به جای حرکت در جهت استفاده از امکانات مناطق آزاد برای سازماندهی و بسیج کارگران و توده های زحمتکش، به جای ارتقاء آگاهی طبقاتی آنها در مورد دشمن اصلی یعنی امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته و بالاخره به جای ایجاد مناسبات نوین انقلابی در زندگی توده ها، به عمده کردن نقش مذهب و اسلام پرداخت. "حزب کمونیست" به جای مبارزه با خرافات مذهبی و ارتقاء آگاهی توده ها در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی به تبلیغات صرف ضد مذهبی دست یازید. این حزب به جای تلاش برای رشد آگاهی سیاسی توده ها در مورد دشمن اصلی یعنی نظام سرمایه داری و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و چگونگی مبارزه برای نابودی آن، "کمونیسم" و "حزب کمونیست" خود را به سطح یک جریان صرفاً ضد مذهبی و از آن هم محدودتر ضداسلامی تنزل داد. و همین سیاست حزب آقای حکمت در آن سال ها به دشمنان خلق کرد و مرتجعان امکان می داد که به تبلیغات ارتجاعی خود بر علیه کمونیسم و کمونیستهای واقعی دامنه هرچه وسیع تری بدهند.

(ادامه دارد)

**مبارزه با اپورتونیسم جدا از مبارزه با امپریالیسم نیست!**

## کودتای ۲۸ مرداد و کارنامه جنایات امپریالیسم

الف. بهرنگ

البته در همین جا باید خاطر نشان ساخت که بی تردید شکست ها و ناکامی های مبارزات توده ای در ایران ، چه در دوران جنبش مشروطه و چه در جریان جنبش ملی سازی نفت ، قطعا از ضعف ها و ناتوانایی های تاریخی - طبقاتی ی خود این نهضت ها نیز تأثیر پذیرفته است ؛ برای مثال ، نیروهای ملی در دهه ۳۰ تصور می کردند که می شود دولت ملی را به کمک ارتش شاهنشاهی بنا نمود یا بدون نابودی فتودالیسم می توان مبارزه ضدامپریالیستی را پیش برد و دیدیم که این ضعف ها باعث چه نتایج دردناکی شد. اما جدا از این اشتباهات ، مبارزات آزادی خواهانه ی توده ها در دهه ۳۰ با نیروی سرکوبگر و زور سازمان یافته ای روبرو بوده (و هنوز نیز روبرو می باشد) که این مبارزات را به طور سیستماتیک سرکوب نموده و به خاک و خون کشیده است ؛ نیروی سرکوبگری که حافظ منافع و مصالح امپریالیست ها و تابع خواست و اراده آنان ، می باشد. نیروی سرکوبگری که ستون فقرات دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر جوامع تحت سلطه را تشکیل می دهد. و درست بنابر همین واقعیت نیز باید گفت که ، در حقیقت ، ایجاد تحولی عمیق و پایدار در شرایط خفقان آور و استبدادی حاکم بر جامعه ی ما الزاما منوط به در هم کوبیدن و نابودی این نیروی سرکوبگر می باشد. چرا که در واقعیت امر ، این نیروی سرکوبگر ، همان ابزار حیاتی و نجات بخشی است که ارتجاع و استبداد داخلی بدون برخورداری از آن هرگز قادر به فرونشاندن امواج مبارزات انقلابی توده ها ، نبوده و نخواهد بود. تجربه کودتای ۲۸ مرداد ، خود گواهی بود روشن بر این واقعیت.

از سوی دیگر و به طور کلی باید گفت که ، کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ، یک رویداد استثنایی و کم نظیر نبوده و صرفا به جامعه ایران محدود نمی شود. کودتای ۲۸ مرداد ، پرده ای از یک نمایشنامه بلند و خونین امپریالیستی بود ؛ نمایشنامه ای خونین ، در ابعادی جهانی. کودتای ۲۸ مرداد ، محصول سیاست های سلطه گرانه ای بود که در سرتاسر قرن بیستم از سوی امپریالیست ها و در رأس آنها از سوی امپریالیسم آمریکا به طور سیستماتیک و در چهار گوشه جهان به اجرا درآمده - و همچنان نیز به اجرا درمی آیند. نیروی کار ارزان کثیرالعدد و بمراتب قابل استثمارتر موجود در جوامع پیرامونی (تحت سلطه) و همچنین منابع و ثروت های سرشار و عظیم طبیعی در این جوامع ، آن بستر اقتصادی و آن گوهر گرانبهایی است که سرمایه های امپریالیستی را همواره در تکاپوی دستیابی و تسلط بر آن ، به این سو و آن سوی جهان کشانیده است. با نفوذ و استیلای سرمایه های امپریالیستی در جوامع پیرامونی و بسط و گسترش مناسبات امپریالیستی در این جوامع ، صاحبان و گردانندگان این سرمایه ها ، هم از قیل استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان این جوامع و غارت و چپاول دسترنج آنان ، و هم با به یغما بردن ثروت ها و منابع طبیعی موجود در جوامع مزبور ، سود های کلان و عظیمی به جیب می زنند.

در همان حال ، امپریالیست ها با تحمیل سخت ترین شرایط زیستی و معیشتی برای این زحمتکشان و با در محرومیت و بی حقوقی ی تقریبا مطلق نگه داشتن آنان ،

مرداد ماه امسال ، نیم قرن از کودتای امپریالیستی ی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می گذرد. با این وجود ، تجربه ی ناگوار کودتای ننگین ۲۸ مرداد ، هنوز ، و به درستی نیز ، از حافظه ی تاریخی ی توده های محروم و مبارز میهن دربندها پاک نگردیده است. چرا که کودتای ۲۸ مرداد ، یادآور زخمی است تاریخی بر پیکر نستوه و مبارز توده های رنج دیده ما ؛ توده هایی که بیش از یک صد سال بر علیه ظلم و استبداد و برای دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی جنگیده و هم چنان می جنگند.

مسلمتا تجربه کودتای ۲۸ مرداد را از زوایای مختلفی می توان مورد بررسی قرار داد و واقعیات و درس های مبارزاتی متعددی را از آن می توان استخراج نمود. اما بی تردید ، یکی از مهمترین درس های مبارزاتی ی حاصله از این رویداد تلخ و گرانبار را باید آن دانست که کودتای ۲۸ مرداد ، یکبار دیگر و این بار با وضوح هر چه تمامتر ، آشکار ساخت که عامل اصلی و ضامن بقاء و استمرار استبداد و اختناق و ارتجاع لجام گسیخته در ایران ، همانا حاکمیت و سلطه مناسبات غارتگرانه امپریالیستی است ؛ یعنی مناسباتی که برقراری و دوام آن ، الزاما و به طور اجتناب ناپذیر ، با دیکتاتوری عنان گسیخته ، با اختناق دایمی و با سرکوب وحشیانه توده ها و خواست های برحق آنان ، توأم می باشد.

در حقیقت ، تجارب مبارزاتی یک صد سال گذشته در ایران و مشخصا تجربه کودتای سال ۳۲ نشان می دهد که همواره در بزنگاه های تاریخی ، هر گاه که توده های رنج دیده ایران برای برقراری آزادی و عدالت اجتماعی مصممانه بیا برخاسته اند ، این دستان کثیف ارتجاع بین المللی ؛ این دستان امپریالیسم بوده است ، که از آستین به خون آلوده ی ارتجاع داخلی ، بیرون آمده و فریادهای آزادی خواهی و عدالت طلبی توده های تحت ستم را بی مهلبا در گلو خفه کرده است. همان دستانی که پایه های پلشت سلطنت پهلوی را با کودتای ۱۲۹۹ رضا خان میرنچ بر خاکستر جنبش مشروطه بنا نهاده بود ، بعدها ، و این بار ، با کودتای ۱۳۳۲ بساط درهم شکسته ی سلطنت محمدرضا شاه "عاری از مهر" را مجددا به توده ها ، تحمیل ساخت. کودتای ۲۸ مرداد از طرف امپریالیست های انگلیس و آمریکا بر علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق صورت گرفت. دکتر محمد مصدق با دنبال نمودن سیاست های استقلال طلبانه ای نظیر ملی کردن صنعت نفت ، منافع انحصارات امپریالیستی را در ایران به خطر انداخته و عملا مختل نمود. از این رو امپریالیست ها سریعا و در کمال بیشرمی فرمان کودتا بر علیه آن صادر کردند و با اتکاء به ارتش امپریالیستی و با بسیج کله ای از مرتجعین و مرده خواران حرفه ای نظیر روحانیون ابن الوقت و جانوران و قلچماق های نمک پروره دربار شاه ، به اعاده سلطنت و در حقیقت به ادامه مناسبات استثمارگرانه امپریالیستی در ایران و تداوم چپاول منابع نفت کشور ، جامه عمل پوشاندند. و به این ترتیب ، فصل دیگری از مبارزات عدالت طلبانه مردم را به خاک و خون کشیدند.

عناصر و نیروها بر سرنوشت خلق های ستمدیده و مبارز افغانستان ، انبوهی از نابسامانی ها و مصیبت های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی را به حیات و هستی توده های زحمتکش این کشور تحمیل کرده است. در نتیجه سیاست های سودجویانه و ضد خلقی امپریالیسم در افغانستان ، بیش از یک میلیون کشته ، بیش از سه میلیون معلول و قریب به پنج میلیون از توده های این کشور ، آواره گشته اند.

\* اندونزی ، ۶۵-۱۹۵۷ : اقدام جهت ترور سوکارنو . سازماندهی توطئه های پیاپی و سرانجام کودتای نظامی ژنرال سوهارتو و قتل عام وحشیانه و گسترده صدها هزار کمونیست و مجموعا کشتار بیش از یک میلیون تن از مردم این کشور.

\* برزیل ، ۶۴-۱۹۶۱ : سازماندهی کودتای نظامی و سرنگون سازی دولت "جوآ گولارت" .

\* تیمور شرقی ، ۱۹۷۵ به بعد : درست یک روز بعد از به پایان رسیدن ملاقات جرالد فورد ؛ رئیس جمهور وقت امریکا و هنری کیسینجر با ژنرال سوهارتو ؛ قصاب معروف حاکم بر اندونزی ، تیمور شرقی از سوی اندونزی اشغال گردیده و با مساعدت های همه جانبه مادی و معنوی سازمان سیا و دولت امریکا ، یک سوم کل جمعیت این کشور یعنی قریب به ۲۰۰ هزار نفر از مردم این سرزمین بلازده بی سر و صدا قتل عام شده و از صفحه تاریخ محو می گردند.

\* جمهوری دومینیکن ، ۶۶-۱۹۶۳ : بسیج و ترغیب ارتش به کودتای نظامی و عزل و تبعید "جوآن بووش" . نوزده ماه بعد مردم دست به شورش می زنند و خواستار بازگشت بووش می شوند. دولت امریکا بلافاصله برای درهم کوبیدن این شورش ، ۲۳ هزار سرباز آمریکایی را به این کشور اعزام می کند.

\* شیلی ، ۷۳-۱۹۶۳ : اخلال در جریان انتخابات سال ۱۹۶۴ و ممانعت به قدرت رسیدن سالوادور آلنده . تلاش های فراوان جهت واژگون ساختن دولت آلنده پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۰ ، و بلاخره کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ ، بمباران کاخ ریاست جمهوری و کشتن آلنده و قتل عام انقلابیون و توده های انقلابی شیلی.

\* عراق ، دهه ۱۹۹۰ تا امروز : بمباران های وسیع و بی سابقه و کشتار بیرحمانه مردم عراق . طی این بمباران ها چیزی در حدود ۸۰ هزار تن بمب بر سر مردم بیگناه عراق ریخته شد. آسیب های وارده ی ناشی از گلوله های آغشته به مواد رادیواکتیو ، سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی توسط ارتش امریکا ، علاوه بر تلفات و ضایعات آبی ، آنچنان اثرات خوف انگیز و دنباله داری بر سیمای زندگی در این کشور گذارده است که حتی واژه ها را نیز تاب ترسیم آن نیست.

\* فیلیپین ، ۵۳-۱۹۴۵ : عملیات نظامی و جنگ مستقیم بر علیه هاکس *Huks* (هاکس یا هاگبالاهپ ، گروه پارتیزانی ای بود که در جریان جنگ جهانی دوم توسط کمونیست ها و سوسیالیست های فیلیپینی و برای بیرون راندن اشغالگران ژاپنی ، ایجاد شده بود و در عین حال علیه زمینداران بزرگ در این کشور نیز می جنگید.) دولت امپریالیستی امریکا ، هم در جریان اشغال فیلیپین توسط ژاپن و هم پس از آن ، بر علیه نیروهای هاکس جنگید.

\* کامبوج ، ۷۳-۱۹۵۵ : بمباران های دائمی ، گسترده و پنهانی و قتل عام مردم این کشور ، و نیز حمایت های بی دریغ دیپلماتیک و نظامی از "پل پت" !

\* کنگو - زئیر ، ۶۵-۱۹۶۰ : قتل پاتریس لمومبا بنا به دستور شخص آیزنهاور ، و چندی بعد روی کار آوردن موبوتو ، جنایتکار مخوفی که پرورش یافته دست سازمان سیا بود و سی سال تسمه از کرده مردم این کشور کشید.

\* کوبا ، ۱۹۵۹ به بعد : چهل سال محاصره و تحریم اقتصادی ، انواع و اقسام توطئه ها ، حملات تروریستی ، بمب گذاری ، تهاجمات نظامی و ... بر علیه انقلاب

امکان و استمرار استثمار هر چه گسترده تر آنان را حفظ می نمایند. استقرار پایه های یک چنین ستم و استبداد اقتصادی ، طبعا روبنای سیاسی مناسب و منطبق با آن را نیز ایجاب می کند. این روبنای سیاسی هم چیزی نیست جز یک دیکتاتوری افسار گسیخته و وحشی که بر هستی و حیات توده ها سایه می افکند و روزگار آنها را هر چه بیشتر سیاه می کند. این دیکتاتوری سیاسی نیز به برکت برخورداری از یک ارتش تعلیم دیده و تا دندان مسلح و چندین و چند جور ارگان سرکوبگر انتظامی و غیره ، هر صدای اعتراضی را در گلو خفه و هر حرکتی را به خاک و خون کشیده و سرکوب می کند. هر وقت هم که دامنه تحولات سیاسی - اجتماعی در جامعه اوج می گیرد و رشته اوضاع از دست مرتجعین و مستبدین محلی خارج می شود ، فرشته نجات نظام ؛ یعنی امپریالیسم ، دست به کار می شود و کودتا راه می اندازد و دسیسه می چیند و اگر لازم باشد نیم میلیون کمونیست را هم مثلا در اندونزی از دم تیغ می گذرانند. و یا در جایی دیگر ، این نخست وزیر و آن رئیس جمهور را ، که به هر دلیل منافع و مصالح "عالیه" ی سرمایه های امپریالیستی را بدرستی رعایت نکرده و مثلا سود فلان موسسه آمریکایی را محدود کرده ، مورد غضب قرار می دهد و عزل اش می کند. یا جایی هم رئیس جمهور چپی که در جریان انتخابات پارلمانی و با رأی مردم سر کار آمده را از زمین و آسمان گلوله باران می کند. یک جا لومومبا را سر می برد ، جایی هم چند هزار کمونیست یونانی را تحت نظارت مستقیم ارتش و سازمان جاسوسی اش (سیا) قطعه قطعه می کند. جایی سگ زنجیریش سوهارتو را به جان توده های بیگناه تی مور شرقی می اندازد و یک سوم جمعیت این کشور را سلاخی می کند ، جایی هم بنیادگرایی اسلامی را علم می کند و یک میلیون افغانی ستمدیده را به کام مرگ می کشاند. برای آن که منافع توده های کارگر و زحمتکش این ممالک با منافع امپریالیسم در تضاد مستقیم و آشتی ناپذیر قرار دارد ؛ برای آن که "شمالی" های امپریالیست ، از قبل استثمار و فقر و محرومیت و خانه خرابی تصاعدی "جنوبی" های تحت سلطه است که به سرمایه های خود ، نه دو چندان که صدچندان ، اضافه می کنند و روند مقدس انباشت سرمایه را به قیمت نابودی جسم و جان چندین میلیارد زن و مرد و کودک در این جوامع ، تداوم می بخشند. به همین دلیل هم ، امپریالیست ها برای حفظ و استمرار این مناسبات (یعنی سرمایه داری امپریالیستی) ، به هر نیرنگی متوسل گردیده و به هر جنایتی دست زده و می زنند ؛ از ترور گرفته تا کودتا ، از تهدید گرفته تا تحریم ، از جنگ روانی گرفته تا جنگ های تمام عیار ... . پیشرفته تر از همه آن که ، این همه را نیز همواره تحت عنوان دفاع از آزادی و دموکراسی و برقراری صلح و سعادت جهانی ، انجام داده و می دهند. نگاهی به فهرست\* بلندبالای توطئه ها و جنایات امپریالیسم امریکا طی نیم قرن اخیر ، صحت مطالب فوق را به خوبی نشان می دهد :

\* آلبانی ، ۵۳-۱۹۴۹ : تلاش مشترک و ناموفق امریکا و انگلیس برای سرنگون ساختن دولت انور خوجه و روی کار آوردن جریان هایی نظیر سلطنت طلبان و همکاران سابق فاشیست ها و نازیست ها در آلبانی. همچنین ، ایجاد و اعزام گروه های شبهه نظامی تحت عنوان فریبنده و ساختگی ی "جبهه آزاد بیخس ملی آلبانی" و نیز اعمال بمباران های تبلیغاتی و جنگ روانی در میان مردم.

\* افغانستان ، اواخر دهه ۷۰ تا امروز : امپریالیسم امریکا با به راه انداختن جریان منحط بنیادگرایی اسلامی ؛ با سوار کردن مثنی از ارتجاعی ترین و کثیف ترین



## چرا نه؟

شعری از: "اولا ویکاندر" Ola Wikander

برگردان از سوئدی به فارسی: نادر ثانی

می گویند:

"چرا شکایت می کنید؟

از چه رو نق می زنید؟

شکایت و نق های شما،

تنها جلوه ای از تنفر شما از ایالات متحده آمریکاست!

تنفر از ایالات متحده آمریکا شما را کور کرده است.

پپ، پیچی جز تنفر از ایالات متحده آمریکا نیست!

چرا نمی توانید باور بیاورید که آمریکایی ها پیچی جز

ثوبی

نمی فوهند؟"

باور نمی آوریم، چرا که نمی توانیم فراموش کنیم.

نمی توانیم هیروشیما و ناکازاکی را فراموش کنیم.

نمی توانیم گره، کامبوج و ویتنام را فراموش کنیم.

هرمب که فرو افتاده،

جایی در خاطره ما حک کرده،

و هر ناپالم که بر سر توده ها انداخته شده،

مکانی را در حافظه تاریخی ما اشغال کرده است.

اندونزی و تئ مور شرقی را به یاد می آوریم.

نیکاراگوئه را به یاد می آوریم.

فراموش نمی کنیم،

یازده سپتامبر را

در سال ۱۹۷۳.

لیبی و پاناما را به یاد داریم.

عراق را به یاد داریم.

و تمامی آن چهره های پر درد را،

چهره هایی را که هیچگاه اجازه ندادند ببینیم،

فراموش نمی کنیم.

از لین رو، چرا به آنان اعتماد کنیم؟

چرا به آنان باور آوریم؟

می گویند: "شما از ایالات متحده آمریکا تنفر دارید؟"

و من، با وجود اینکه می دانم گفته فولهد شد که بد می اندیشم،

نمی توانم از غمدم نپرسم:

چرا نه؟



و توده های مقاوم کوبا.

\* گرانادا، ۸۴-۱۹۷۹: حمله نظامی مستقیم و اشغال گرانادا توسط نیروهای نظامی آمریکا در سال ۱۹۸۳.

\* گواتمالا، ۱۹۵۳ تا سال های ۱۹۹۰: سازمان سیا با راه اندازی یک کودتا دولت موقتی "جاکوبو آربنز" را که در انتخاباتی آزاد و با رأی مردم به قدرت رسیده بود، سرنگون ساخت و یک اختناق ۴۰ ساله را، که بیش از ۱۰۰ هزار تن از توده های گواتمالا را قربانی ساخت، به مردم این کشور تحمیل نمود. جرمی که آربنز مرتکب شده بود آن بود که مؤسسات آمریکایی و "یونایتد فروت کمپانی" را (که رابطه تنگاتنگی با صاحب منصبان دولت آمریکا داشت) در این کشور ملی ساخته بود.

\* نیکاراگوئه، ۸۹-۱۹۷۸: سازماندهی و تسلیح همه جانبه ی دار و دسته جنایتکار معروف به "کنترها" برای نابودی ساندنیست ها و برعلیه توده های این کشور.

\* ویتنام، ۷۳-۱۹۵۰: فجایع و جنایات امپریالیسم آمریکا برعلیه توده های بیخاسته و قهرمان ویتنام نیاز به توضیح ندارد!

\* یونان، ۷۴-۱۹۴۷: مداخله در جنگ داخلی و بسیج و پشتیبانی از نئوفاشیست ها برعلیه نیروهای چپ در این کشور که نهایتا به شکست چپ ها و روی کار آمدن رژیم جنایتکار نئوفاشیست ها در یونان منجر گردید. تأسیس "پلیس مخفی یونان" و تعلیم افسران آن در آمریکا توسط سازمان سیا. بعدها در سال ۶۷، یعنی ۳ سال پس از به قدرت رسیدن "پایاندره آ"، سازمان سیا و ارتش امریکا با طراحی یک کودتای نظامی، دولت را ساقط و نظامیان را بر یونان حاکم ساخته و طبق روال همیشگی به کشتار کمونیست ها و توده های مبارز این کشور پرداختند. تنها طی یک ماه نخست، ۸ هزار نفر را به قتل رساندند.

\* .....



**مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!**

"آزادبخواهی" شان را به عینه نشان دادند. در میان جمعیت کودکی شعاری در دست داشت با این مضمون که "آزادی می خواهیم نه ساواک" و همین شعار را فریاد می زد که مورد حمله و پرخاش ساواکی های کت و شلواری ای قرار گرفت که بی شرمانه به او می گفتند "خفه شو!".

به این ترتیب یکبار دیگر در عمل سلطنت طلبان با تمسک به این اعمال مذموم خویش ماهیت ضد دمکراتیک و ضد آزادی خواهی خود را برای مردم به نمایش درآوردند. مردم به سادگی می پرسیدند براستی جریانی که برغم کوتاه بودن دستش از قدرت و بعد از آن همه کوشش و تبلیغ برای "دمکرات" و "آزادبخواه" جلوه دادن خود چنین بی شرمانه "وعده های" خود را حتی برای یک تظاهرات ساده به طرزی توطئه گرانه زیر پا می گذارد، اگر فرضاً بار دیگر به قدرت برسد، نه ببخشید! به قدرت اش برگردانند با مردم آزادبخواه ایران چه خواهد کرد؟

در واقع اگر مردم با استناد به کارنامه سراسر خیانت و جنایت سلطنت طلبان در گذشته ادعاهای این جریان را محک بزنند، و اگر مردم ظاهر ادعاهای سلطنت طلبان و هر جریان ضد انقلابی دیگری که از دمکراسی و آزادی حرف به میان می آورد را کنار بزنند و مثلاً از آنها به پرسند نظرشان در مورد ابزارها و اهرم هایی که چه در دوران ۵۰ ساله حکومت خاندان پهلوی و چه در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، رژیم های حاکم برای پاسخ به رأی و خواست و نظر مردم استفاده کردند و می کنند چیست، آنها خواهند فهمید که سلطنت طلبان نه "دمکرات" که ضدانقلابیونی هستند که برای فریب آنها از "آزادی" و "دمکراسی" ... حرف می زنند. به طور مثال از آنها پرسید که نظرشان در باره ارتش دست ساز امپریالیست ها و دیگر زائده های آن مثل پاسداران که در دوران جنگ ایران و عراق و پس از آن برای "رشادت های" آنها در "حفظ مرزهای ایران" هورا می کشیدند چیست؟ و در آینده این ابزارها که سلطنت طلبان آنها را "افتخار ملی" و "نگهبانان مرزهای ایران" می دانند چه خواهند شد آن موقع درمی یابیم که سلطنت طلبان نه "دمکرات" که ضد انقلاب هستند. زیرا به گواه تجربه چند دهه گذشته همین ابزارها بوده اند که دولت های وابسته از آنها برای سرکوب کارگران و خلق های ایران استفاده کرده و می کنند. البته این سؤال مثل

## آیا سلطنت طلبان امتحان پس داده، دمکرات شده اند؟

غلام

رسانه های فارسی زبان لوس آنجلس که عمدتاً متعلق به سلطنت طلبان - جریانی که وجودش با دیکتاتوری ذاتی سرمایه داری وابسته گره خورده - هستند، یکی دو هفته قبل از فرا رسیدن سالگرد جنبش دانشجویی - توده ای ۱۸ تیر مردم مقیم لوس آنجلس و ایالت کالیفرنیا که بخش زیادی از آنها انسانهایی زحمتکش و شرافتمند هستند را به تظاهرات دعوت کردند.

سلطنت طلبان که سیاست تکنونی شان در اصرار به بازگرداندن سلطنت پهلوی به مثابه شکلی از حاکمیت امپریالیستی و بورژوازی وابسته، به دلیل رشد آگاهی توده های در بند ایران و تفرشان از رژیم گذشته و به دلیل آنکه تاکنون سیاست امپریالیسم ایجاب نمی کرد، این جریان را مورد توجه قرار دهد به شکست انجامیده است، حال در چهارچوب جو داخلی و بین المللی و احتمالاً دریافت چراغ سبزی از جانب امپریالیسم، به منظور پیش برد اهداف ضدانقلابی خود، به تاکتیک "امروز فقط اتحاد برای رفراندوم" که تاکتیک آشنایی است، روی آورده اند. البته این تاکتیک است محیلانه که بورژوازی ایران برای قالب کردن جمهوری اسلامی به کارگران و زحمتکشان ایران یک مرتبه به گونه ای موفقیت آمیز به کارش گرفت. اما تلاش برای پیشبرد این تاکتیک محیلانه امروز در شرایطی صورت می پذیرد که توده ها در ۲۵ سال گذشته برای رسیدن به مطالبات برحق شان هیچ جا از پای ننشسته و حتی در اینجا و آنجا به عالیترین شکل مبارزه برای رسیدن به آنها دست زده اند. توده هایی که شجاعانه و به طور بارز در حرکات اعتراضی خود در سالهای اخیر با شعارهایی مانند "خامنه ای حیا کن، سلطنت را رها کن" و یا "نه شاه می خواهیم نه رهبر، نه خامنه ای نه اکبر" نه تنها تفر و انزجار خود را از رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی بلکه از رژیم ضدمردمی شاه و سلطنت و سلطنت طلبان ابراز داشته اند.

به این ترتیب سلطنت طلبان جهت فریب توده ها و نفوذ در میان آنها و جلب همکاری جریانات ضدانقلابی دیگر و سازشکار (سلطنت طلبان اگر بخواهند حتی به عنوان یک کارت فرعی مورد استفاده امپریالیسم و بورژوازی وابسته قرار گیرند باید توان خود را در این زمینه نیز به ارباب نشان دهند) به منظور جلوگیری از انقلاب کارگران و خلق های تحت ستم ایران و حفظ و ادامه سلطه امپریالیسم بر ایران شدیداً به تکاپو افتاده اند. سلطنت طلبان در چهارچوب همین سیاست "زیرکانه" مردم را به تظاهرات تشویق کرده و "قول" دادند که هیچ فرد و جریانی به عنوان "رهبر" در این تظاهرات معرفی نشود.

اما در جریان تظاهرات، سلطنت طلبان برخلاف انتظار مردم ساده دل - مردمی که بسیاری از آنها با شرایط سخت مهاجرت زندگی می کنند، مردمی که تحت تأثیر جنبش حق طلبانه کارگران و زحمتکشان داخل به حرکت در آمده اند - و برغم وعده های فریبنده شان، بار دیگر ماهیت واقعی و نیت ضدانقلابی خویش را به روشنی به نمایش گذاردند. در محل و روز تظاهرات، همگان رذالت و دروغ گوئی و کذب ادعاهای سلطنت طلبان در مقابل مردم شرافتمندی که برای حمایت از جنبش انقلابی دانشجویان، کارگران و توده های ستمدیده به محل آمده بودند، را شاهد بودند.

سلطنت طلبانی که می گویند "دمکرات" و "آزادبخواه" شده اند با پرواز در آوردن هوایمی کوچکی که شعار "رضا پهلوی برای ایرانی آزاد" را حمل می کرد و نیز توزیع عکسهای زیادی از این جوجه مزدور امپریالیسم توسط ساواکی ها در میان مردم و هم چنین هتاکی و بکار گرفتن کلمات زشت و رکیک، نسبت به مردمی که حیرت زده شده و مخالفت خود را با آنها بیان می کردند، ماهیت "دمکراسی" و

کارگر و زحمتکش با شعار سرنگونی رژیم هر دم به شورش دست می زنند، در چنین اوضاعی تمام نیروها و جریانات سیاسی چه ضد انقلاب و چه واقعاً انقلابی و چه سازشکار کوشش می کنند چه در نظر و چه در عمل در حد قدرت خود بر روند امور جاری تأثیر گذاری کنند و تحرکات توده ها را در مسیر دلخواه خود یعنی مسیری که در جهت اهداف طبقاتی استراتژیک شان باشد سمت و سو دهند. طبیعتاً این نیروها برای پیش برد مطلوب تر هدف ذکر شده می کوشند تا با تحلیل از اوضاع و درست کردن طرح ها و پلتفرم ها و منشورهای گوناگون و ارائه راه برای همکاری های عملی- که بیانگر آن اهداف و چگونگی رسیدن به آنها می باشد- به همکاری با جریاناتی بپردازند که در رسیدن به اهدافشان می توانند و یا ظرفیت آن را دارند که متحدشان باشند و یا برایشان مفید واقع شوند. این همکاری ها می تواند شرکت در آکسیون ها و تظاهرات ها و یا ترتیب میزگردها و مناظره ها و یا سایر اشکال اتحاد عمل و همکاری باشد.

سلطنت طلبان سالهاست به منظور رسیدن به اهداف ضد انقلابی شان هم زمان با حملات کینه توزانه شان به توده ها و تقبیح انقلاب آنها در سال ۵۷ و "فاجعه" خطاب کردن آن از آنجائی که می دانند در واقع از اعتبار چندانی در میان مردم برخوردار نیستند، مزورانه کوشش می کنند قالب عوض کرده و با استفاده از واژه هایی مانند "دمکراسی" و "آزادیخواهی" ردائی برای خود بسازند که در واقع برای جبه زشت و کثیف شان بسیار گشاد است. جبه ای که با هر عطری بخواهند "معطرش" کنند باز موجب جذب هیچ فرد و جریان واقعاً آزادیخواهی نخواهد شد. سلطنت طلبان برای این کار می خواهند خود را به محوری تبدیل کنند، می خواهند طوری رفتار کنند که در افکار عمومی آنها را به عنوان یک اپوزیسیون "مشروع" بپذیرند، می خواهند وانمود کنند که این سلطنت طلبان از جنس آنهایی که نیم قرن پیش کشور ما را میدان تاخت و تاز امپریالیستها کرده بودند و با کشتار و غارت توده ها مجری دیکتاتوری امپریالیستی در ایران بودند، نیستند. یا حداقل می خواهند این را جا بیاندازند که آنها "متحول" شده اند و ظرفیت آن را پیدا کرده اند که با "رعایت" قواعد و قوانین "دمکراتیک" در کنار دیگر جریانات سیاسی و حتی "کمونیست ها" قرار بگیرند.

ادامه مطلب در صفحه ۱۶

دماسنجی است که برای تعیین درجه هوا استفاده می شود می توان از طریق آن حد دوری و نزدیکی جریانات را به اکثریت مردم ایران - کارگران و زحمتکشان - سنجید. این ستوالی است که ماهیت ادعاهای سلطنت طلبان مزدور را برملا می کند. مردم اگر برای یک لحظه به فرض از تمام کارنامه گذشته آمریکا در ایران و جهان صرف نظر کنند و تنها توجه جدی به شرایطی که امپریالیسم آمریکا چه در دوران صدام حسین در دفاع از او و چه پس از آنکه ارتش آمریکا عراق را اشغال کرده برای کارگران و خلق های عراق بوجود آورده بکنند، اگر به دخالتگری های آمریکا در افغانستان، آنزمان که مجاهدین افغانی را سازمان داد و افغانستان را به میدان جنگ ارتجاعی تبدیل کرد و چه آن زمان که همان آدم کشان را به نام جبهه شمال بر سر کار گذاشت دقت کنند، اگر به اعمال ضد خلقی آمریکا چه آن زمان که طالبان را به کمک و هم یاری سازمان تروریستی ائامه بن لادن القاعده و دوست های مزدورش در منطقه طراحی کرد و به جان توده های رنج دیده و محروم افغانستان انداخت و چه حال که افغانستان را اشغال کرده و دولت آشکارا دست نشانده ای را در افغانستان حاکم گردانیده توجه نمایند و بطور کلی اگر مردم به آنچه از همه این سیاستهای دخالتگرانه و چپاولگرانه برای مردم عراق و افغانستان حاصل شده توجه کنند و آن وقت این را در نظر بگیرند که متحد اصلی سلطنت طلبان امپریالیسم آمریکا می باشد و تمام امید سلطنت طلبان این است که با حمایت آمریکا به قدرت برگردند آن موقع معلوم می شود که سلطنت طلبان نه "دمکرات" که ضد انقلاب هستند و آنچه درباره واژه هایی مانند دمکراسی و آزادی می گویند دروغی بیش نیست و به این اعتبار نباید فریب آنها را خورد.

در سطوح کلی تر همه می دانند که برای سلطنت طلبان، دولت آمریکا و دولت هایی مانند دولت آمریکا و طبقه حاکمه آمریکا مدافعان "دمکراسی" و "رأی و خواست" مردم می باشند. اما مگر آمریکا به رأی میلیونها انسانهایی که مخالفت شان را در جهان با جنگ اش در عراق بیان کردند، وقعی گذاشت و مگر به رغم آن همه مخالفت، عاقبت دولت آمریکا به دلیل بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی و سرمایه داری امپریالیستی خود و هم چنین به دلیل تشدید رقابت های جهانی با رقبای دیگرش، عراق را به اشغال خود در نیاورد؟! این چگونه "مهد آزادی" و "دمکراسی" است که سلطنت طلبان برای آن یقه درانی می کنند؟ متحد و حمایت کننده سلطنت طلبان، آمریکائی است که صراحتاً می گوید هیچ نقطه ای از جهان در چهارچوب استراتژی جهانی اش معروف به "قرن جدید آمریکائی" از هجوم نظامی مصون نخواهد بود. بنابر این سلطنت طلبانی که تمامی امیدشان امپریالیسم جنایتکار آمریکاست، سلطنت طلبانی که می خواهند نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته از تعرض انقلاب کارگران و زحمتکشان ایران در امان بماند، به هیچ رو دمکرات نیستند بلکه جریانی ضد انقلابی هستند که این روزها برای فریب مردم و بهره گیری از تنفر بی حد و حصر آنها از جمهوری اسلامی و به امید اینکه از جانب ارباب شانس دیگری نصیب شان شود، به تکاپو افتاده و فریبکاری می کنند.

از جنبه دیگر اگر به تبلیغات سلطنت طلبان در مورد جنبش های قهرآمیز توده ای نگاهی بیافکنیم خواهیم دید که سلطنت طلبان تمام تلاش خود را بکار گرفته اند تا از انقلاب کارگران و خلق های ایران جلوگیری کنند به همین خاطر آن همه آنها از ایجاد "اغتشاش" و "بی نظمی" توده ها در مصاف شان با جمهوری اسلامی و بورژوازی وابسته هراسانند و به چنین دلیلی است که طرح "رفراندوم" یعنی تغییر مسالمت آمیز جمهوری اسلامی، آنهم از بالا و توسط قدرت های امپریالیستی را تبلیغ می کنند.

### سلطنت طلبان به دنبال یاریگیری

در جوامع طبقاتی و به ویژه در جامعه شدیداً طبقاتی و قطبی شده ما، در کشوری که تضاد فقر و ثروت یعنی تضاد توده های کارگر و زحمتکش با سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته و حاکمیت شان در شکل مذهب در بستر بحران ژرف شونده مناسبات سرمایه داری وابسته به چنان درجه ای رسیده که توده ها برای رهائی از مظالم آن آماده اند به هر فداکاری ای دست بزنند، در شرایطی که جمهوری اسلامی پس از حدود ۲۵ سال سرکوب و خفقان و فریب و نیرنگ نتوانسته مقاومت توده ها را از بین ببرد و توده های

# "نقشه راه صلح" بوش، هاله ای پوشالین بر وعده های دروغین!

(قسمت آخر)

نادر ثانی

## شرایط فلسطینیها کدام است؟

اوضاع نابسامان اقتصادی اسرائیل و قوانین شدیدی که برای مبارزه با عصیان توده های فلسطینی به تصویب رسیده و به اجرا گذاشته شده اند، شرایط را بیش از پیش برای فلسطینیها که بسیاری از آنان بیش از ۴۵ سال است از خانه های خود رانده شده و بیگانگی در کشور خود درآمده اند دشوار کرده است.

تنها در ۵ ماه نخست سال ۲۰۰۳ حداقل ۲۴۱ فلسطینی توسط گلوله های سربازان اسرائیلی به کام مرگ فرستاده شده اند. از این تعداد ۶۰ تن کودک و خردسال بوده اند.

گشتی های فراوان، دیوارهای بلند، سیمهای خاردار و نگهبانانی هر چه گستاخ تر و خشن تر شرایط فلسطینیها را شبیه به حیواناتی کرده که در قفسی به اسارت درآمده اند. عرصه بر بسیاری از فلسطینیها آنچنان تنگ شده که مرگ را تنها راه خلاصی از این زندان دائمی می بینند. حقوق انسانی آنان هر روز مورد تجاوز قرار گرفته و هر روز با چشمان خود می بینند که آنچه مورد توجه قرار نمی گیرد حال و آینده آنهاست.

سربازان اسرائیلی برای ارباب توده ای فلسطینی اجرای قصاص را به حدی وحشتناک افزایش داده اند. خانه هر کس که در عملیاتی بر علیه اسرائیل و اسرائیلیها شرکت کند، در هم کوبیده میشود. در بسیاری از مواقع فرد "گناهکار" خواسته و یا ناخواسته به کام مرگ فرستاده شده است و اکنون خانواده او باید با چشمان خود درهم کوبیده شدن خانه ای را که آشیانه محقر آنان بوده است را نیز ببینند. سرسختی سربازان اسرائیلی برای در هم کوبیدن این خانه ها به حدی است که در این راه چندین معترض (هم فلسطینی و هم از کشورهای دیگر و حتی ایالات متحده آمریکا و انگلستان) که تلاش کرده اند مانع کار بولدوزهای اسرائیلی بشوند، با گلوله های اسرائیلی از پای درآمده اند. پاسخ سنگهای فلسطینی، گلوله های اسرائیلی است و عکس العمل فلسطینیها بدون کوچکترین تردیدی افزایش

حقوق انسانی آنان پایمال شده است، دست به انتحار انفجاری میزنند؟ به راستی این جوانان میتوانند به چه آینده ای امید بندند؟

آریل شارون ادعا میکند که یاسر عرفات کنترل فلسطینیها را در دست دارد. این گفته نیز دروغ بیشرمانه ای بیش نیست. یاسر عرفات و یاران او نه تنها فاقد چنین توتنی هستند بلکه به کرات نشان داده که خواستهایی جدا از خواسته های توده های شورشی دارد. امروز تنها آنانی میتوانند دارای چنین کارآیی باشند که با توده ها بوده و خواسته های رادیکال توده ها را بیان دارند و یا حداقل خود را هوادار این خواستها جلوه بدهند. درست از این روست که جریانانی ارتجاعی مانند حماس، جهاد اسلامی، الاقصی و دیگر جریانان اسلامی فلسطینی توانسته اند بخش بزرگی از توده های به عصیان رسیده (بخصوص جوانان و نوجوانان) را در پیرامون خود گرد آورند. آری واقعیت این است که پس از عقد قرارداد اوسلو، پشت کردن دوباره عرفات به توده ها و ترویج فساد هر چه بیشتر در میان دستگاه حکومتی او نفوذ و محبوبیت او در میان توده ها کاهش فاحشی یافته است و جلو آوردن عباس محمود نه تنها برای دفع لاشه مرده عرفات که برای روی کار آوردن فردی است که شاید بتواند اعتبار از دست رفته را به حکومت خودگردان فلسطین باز گرداند. آری عدم اعتبار عرفات در میان توده ها به حدی است که امروز محمود عباس که حتی وابسته تر از عرفات میباشد، امیدی برای بازیابی جلب اعتماد توده ها و دور کردن آنها از جریانانی مانند حماس است و درست از این روست که عباس به سلاح "امید دست یابی به قلمروی فلسطینی در کنار اسرائیل" مجهز میشود!

حماس، جهاد اسلامی، الاقصی و بسیاری دیگر از جریانان ارتجاعی، ضد دمکراتیک و بنیادگرای اسلامی توانسته اند با برنامه ای نه تنها ضد صهیونیستی بلکه متأسفانه حتی ضد یهود و در کنار آن با فعالیتهای بسیار اجتماعی و دادن آنچه دستگاه بورکراتیک و فاسد حکومت خودگردان فلسطین نتوانسته است به توده ها بدهد (مانند آموزش و پرورش، بهداشت، کار و کمک های گوناگون اجتماعی) از توان بسیار برخوردار گردند. بدیهی است که قهر ضدحلقی اسرائیل و استیصال توده ها نیز به کشیده شدن توده ها به سوی این جریانان یاری فراوان رسانده است.

وضع اقتصادی فلسطینیها بسیار ناگوار است. هر روز به تعداد بیکاران فلسطینی اضافه میشود. بیکاری در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن غوغا میکند و مطابق آمار رسمی امروز بالغ بر ۵۳ درصد بالغ میشود. بسیاری از فلسطینیهایی که در خارج از نوار غزه و ساحل غربی رود اردن (و به عبارتی دیگر در مناطقی که اشتغالی واقعی وجود دارد) به دلیل وضع اقتصادی اسرائیل و محدودیتهایی که

قهر میباشد. چند لحظه پیش گزارشی از تلویزیون پخش شد. سربازان اسرائیلی به خانه وابستگان یکی از رهبران حماس که دو روز پیش با گلوله های تروریستهای اسرائیلی از پای درآمده بود یورش برده، خانه ها را مورد بازرسی قرار داده و تعداد بسیاری از وابستگان او را با چشمان و دستانی بسته سوار کامیون کرده و از محل خارج ساختند. دوربین تلویزیون زن جوانی را نشان می داد که با کودکی در بغل گریه کرده، زار می زد و از انتقام سخن رانده و می گفت: "تمامی کودکان ما سربازان قاسم خواهند شد. بیش از گذشته تولید مثل خواهیم کرد و باور داشته باشید که تمامی آنان سربازان قاسم شده و در مقابل هر فلسطینی که به خاک کشیده شود، یک اسرائیلی را به کام مرگ خواهند فرستاد!" نطفه انتقام بسته شده و نهال عصیان رشدی روزافزون دارد.

آری شرایط زندگی فلسطینیها چنین است! اما آیا تا به حال فکر کرده اید که مساحت اسرائیل، ساحل غربی رود اردن و نوار غزه چقدر و جمعیت این مناطق به چه میزان است؟ کل مساحت اسرائیل ۲۰۷۷۰ کیلومتر مربع میباشد. برای درک بهتر از این میزان بهتر است آن را با مساحت ایران که ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع است مقایسه کنیم در آن صورت میبینیم که مساحت ایران تقریباً ۸۰ برابر اسرائیل است. همزمان جمعیت اسرائیل ۶۶۰۰۰۰۰ نفر میباشد. فاصله جنوبی ترین تا شمالی ترین نقطه کشور ۴۰۰ کیلومتر و فاصله متوسط شرق تا غرب کشور (به انضمام ساحل غربی رود اردن و نوار غزه) ۱۰۰ کیلومتر است. مساحت ساحل غربی رود اردن ۵۶۵۰ کیلومتر مربع (کمی کمتر از یک چهارمکل اسرائیل) بوده و جمعیت آن حدود یک میلیون نفر است. مساحت نوار غزه تنها ۳۶۳ کیلومتر مربع بوده و جمعیت آن حدود ۷۰۰ هزار نفر است. آنچه که می خواهند فلسطینیها را ناچار به زندگی در آن کنند این دو منطقه جدا از هم، مناطقی که در ضمن دربرگیرنده بیش از ۱۵۰ منطقه "قانونی" و مستقل مسکونی و زراعتی یهودی نشین هستند، می باشد! در این مناطق است که بیکاری و فقر غوغا کرده و استیصال به حد نهایت است. آیا به راستی عجیب است که نوجوانان و جوانان این نواحی که تمامی

۵۵ سال حکومت نژادپرستانه در اسرائیل و ندانم کاریها و خیانت‌های بسیار رهبران عرب در کشورهای گوناگون آواره هستند و بسیاری هنوز کلید خانه های خود را که به ناچار در فلسطین اشغالی به جای گذاشته و ناچار به فرار شدند را به همراه دارند. حال به طور رسمی (آن هم در طی مذاکراتی برای نیل به "صلحی پایدار"!) به آنان اعلام میشود که هرگز به آنان اجازه داده نخواهد شد به موطن خود باز گردند!

۲- دستکم محدوده های مسکونی و زراعتی یهودی نشین "قانونی" موجود در ساحل غربی رود اردن و نوار غزه (به عبارت دیگر محدوده هایی که حتی سازمان ملل نیز آنها را اشغالی و غیر قانونی خوانده است!) به فلسطینیها باز گردانده نخواهد شد! "افی ایتم Effie Eitam" وزیر مسکن کابینه شارون (فردی که وابسته به یکی از احزاب ناسیونالیستی مذهبی است) در مصاحبه ای با روزنامه هارتز که در شماره روز ۲ ژوئن این روزنامه به چاپ رسیده است می گوید که رشد این محدوده ها متوقف نشده و ادامه خواهد داشت! واقعیت این است که تمامی این محدوده ها غیر قانونی هستند و این در حالی است که شارون در ادامه فریبکاریهای خود از ۱۷ محدوده غیرقانونی که باید تخلیه شوند نام می برد! و به راستی چه کسی میتواند تصور کند که اداره واقعی یک کشور با وجود حداقل ۱۵۰ "جزیره مستقل" که در زیر لوای کشور دیگری (یعنی اسرائیل) خواهند بود ممکن است! آنچه که از هم اکنون در فلسطین آتی (حتی اگر بتواند به وجود آید) می توان دید، بی حقوقی ای است که حتی سیاهپوستان آفریقای جنوبی در دوران حکومت نژادپرستان دچار آن نبودند!

۳- شارون و دیگر رهبران اسرائیلی با روشنی تمام اعلام کرده اند که حاضر به پس دادن اورشلیم نیستند و اورشلیم را بخشی جدایی ناپذیر از اسرائیل می دانند.

۴- شریان و تمامی نبض های اقتصادی و از این رو توان سیاسی و اجتماعی "فلسطین آتی" به تمامی در دست اسرائیل بوده و در چنین حالتی صحبت از آزادی و استقلال در مورد چنین کشوری بیش از یک شوخی تلخ نیست!

آری همانگونه که ادوارد سعید با روشن بینی تمام نوشته است "این حتی برای کودکان خردسال مشخص است که نقشه راه صلح با آن هدف به میان آورده شده که اولاً به اختلافات فلسطینیها دامن زده و ثانیاً به عنوان پاداش حتی به فلسطینیهایی که فرمهای اسرائیلی-آمریکایی را به اجرا درآورند، هیچ ندهد!" □



واقع پایه اساسی قدرت عرفات بود. حال باید دید که این طرح چیست؟

طرح بوش نوید پایه گذاری قلمرو فلسطینی در کنار اسرائیل راه آن هم در آینده ای بسیار نزدیک، به فلسطینیها میدهد. به آنان وعده داده شده که بتوانند در کشوری مستقل که از آن خود آنهاست، (و البته به وسیله حکومت خودگردان فلسطین اداره میشود) زندگی کنند. و البته سلام ما بدون التماس دعا نیست! خواسته هایی که در مقابل آنها گذاشته شده خود نشان دهنده ماهیت طرح بوش است.

از فلسطینیها خواسته شده بود که نماینده ای جز یاسر عرفات داشته باشند، چرا که بوش و شارون نمی خواستند با یک "تروریست" طرف مذاکره باشند! در مقابل این خواسته کرنش به عمل آمده و با انتصاب محمود عباس این مشکل از میان برداشته شده است!

از فلسطینیها خواسته شده است که حکومتی دمکراتیک انتخاب بکنند! نفس امر کردن به این انتخاب نشانگر ماهیت "دمکراسی" مورد نظر است! چنین حکومتی باید فاقد هر گونه عنصر مترقی و انقلابی باشد وگر نه داوران بین المللی معیار دمکراسی بین المللی (!) بوش و شارون (!!) آن را دمکراتیک نینگاشته و بدین گونه "طرح صلح" با عدم همکاری فلسطینیها برای به وجود آوردن یک حکومت دمکراتیک از بین خواهد رفت!

از محمود عباس و حکومت خودگردان فلسطین خواسته شده است که به عملیات مسلحانه فلسطینیها (از جمله انفجارات انتحاری) پایان بخشند! اما زمانیکه میدانیم محمود عباس مانند سلف خود یاسر عرفات فاقد توان کنترل توده های به استیصال آمده است، به راستی چه امکانی برای آن باقی می ماند؟ یا باید کمر به خدمت بوش و شارون گماشته و ردای قصابی خلق فلسطین را بر خود بپندند و یا باید آستانوس "اربابان" شده و اعلام کنند که نتوانسته اند به وعده خود در این مورد وفا نموده و از این رو فاقد لیاقت اداره کشور هستند! آنگاه در رسانه ها بوق و کرنا زده شده و گفته خواهد شد: ارباب نیک سیرت از روی خوش طینتی و آزادمنشی، آزادی را به عنوان تحفه به فلسطینیها بخشید و آنان لیاقت نگهداری از آن را نداشتند!

در مقابل این تعهدات به محمود عباس وعده حکومت بر فلسطینی مستقل و کمکهای اقتصادی شده است. این نمای "طلایه بخش" طرح حرکت برای صلح بوش است!

و اما در مقابل "تمامی" آنچه که گفته شده است به توده های محروم فلسطینی "عطا خواهد شد"، چه به آنها داده نمی شود و حتی اگر به تمامی وعده ها عمل شود، چه شرایطی در مقابل فلسطینیها خواهد بود؟

۱- شارون با روشنی تمام اعلام داشته است که آوارگان فلسطینی اجازه نخواهند داشت که به خانه های خود بازگردند. امروز بیش از ۴ میلیون فلسطینی در نتیجه

حکومت اسرائیل برای فلسطینیها به اجرا گذاشته اند اشتغال خود را از دست داده و از نان بخور و نمیری که به دست میاورند نیز محروم شده اند. تعداد افرادی که حتی با معیارهای فلسطینی فقیر شناخته میشوند در خلال دهه اخیر سه برابر شده و از ۶۳۷۰۰۰ به ۲۰۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافته است. ۶۰ درصد از ساکنان مناطق فلسطینی نشین با درآمد روزانه ای زیر ۲ دلار زندگی میکنند! شرایط نامناسب اجتماعی و اقتصادی فلسطینیها محدود به این واقعیات نیست: تنها در خلال سالهای اخیر ۱۳۰۰۰ ساختمان فلسطینی به وسیله بولدورهای اسرائیلی ویران شده اند! به موجب آمار "جنبش همبستگی بین المللی International Solidarity Movement" ارزش آنچه که به وسیله اسرائیلیها از میان برده شده، معادل با ۲۲۵ میلیون دلار است! در حملات سالهای اخیر اسرائیلیها به فلسطینیها حداقل ۲۰۰۰۰ نفر کشته و یا زخمی شده اند. با توجه به این امر که تعداد فلسطینیهای ساکن در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن تنها ۳ میلیون نفر است ابعاد این فاجعه روشنتر میشود.

اما بد نیست که نگاهی هم به درجه "اعتماد" فلسطینیها نسبت به ایالات متحده آمریکا داشته باشیم. شاید بتوان گفت که نظر توده های فلسطینی در مورد اسرائیل و ایالات متحده آمریکا با توجه به آنچه که در خلال بیش از ۵۰ سال اخیر بر آنها رفته است، باید قابل پیش بینی باشد اما به راستی چه کسی میتواند ابعادی را که آمارگیری موسسه "پروژه نظرات جهانی پيو گلوبال Pew Global Attitudes Project" نشان داده است، حدس بزند؟ به موجب نتیجه این نظرخواهی یک درصد (!!) از ساکنان مناطق فلسطینی نشین اردن و اسرائیل نظر مساعدی نسبت به ایالات متحده آمریکا دارند! همزمان ۷۱ درصد از این افراد اعلام میکنند که اعتماد بسیار و یا قابل توجهی به "اسامه بن لادن" دارند! به این ترتیب اسامه بن لادن محبوب ترین "رهبر سیاسی" در میان این افراد میباشد! همین آمار نشان میدهند که محمود عباس از حمایت تنها سه درصد (!) از فلسطینیها برخوردار است!

### طرح صلح بوش دربرگیرنده چیست؟

در حقیقت با این طرح ایالات متحده آمریکا توانسته تا سازمان آزادیبخش فلسطین را - که بیش از پیش در جهت آستانوسوس سرمایه جهانی گام برمیدارد - ناچار سازد "یاسر عرفات" را از موضع قدرت خارج کند و "محمود عباس" ("ابو مزین") را - که موضعی حتی از عرفات سازشکارانه تر دارد (!!) - جایگزین او نماید. در جریان این تغییرات سازمان اطلاعاتی جدیدی با کمک "سی آی ای" بنا گشته که جایگزین سازمان اطلاعاتی ای شده که در

# جنگ بر علیه حقیقت

نوشته ای از : جان پیلگر John Pilger

مأخذ : روزنامه سوئدی زبان "آفتون بلادت" Aftonbladet

مورخ ۹ آگوست ۲۰۰۳

مترجم : نادر ثانی

تصویر می شد که گویا تنها "پسران" و "دختران" آمریکایی در این جنگ زجر می کشند و زجر آنان نتیجه عملکردهای "وابستگان به حزب بعث" می باشد.

رسانه های عمومی مکررا این گفته را تکرار می کنند. آنان امکان نشر این واقیعت را ندارند که آنچه در عراق در جریان است حکایت از مقاومتی توده ای دارد و در عوض تعداد بسیار زیادی عکسهای سربازان مجروح آمریکایی را به چاپ می رسانند ، سربازانی که در این گزارشات با ملی گرایی شوینستی تصویر می شوند. در این گزارشات حمله کنندگان اشغالگر ، قربانی جلوه داده شده و امپریالیستی که این حمله کنندگان در خدمت آن قرار دارند ، نیرویی خیرخواه نمایانده می گردد.

بدیهتا در این میان رسانه های بازرشی مانند "میوورک تایمز New York Times" و "واشنگتن پست Washington Post" هنوز کیفیت نازلی مانند رسانه های وابسه به "روپرت موردوک Rupert Murdoch" پیدا نکرده اند. اما در روز ۲۳ ژوئیه هر دو این روزنامه ها در صفحه اول خود برای درج "مراسم بازگشتی" که با دقت بسیار از جانب دولت کارگردانی شده بود ، جای بسیار زیادی داده بودند. این مراسم به مناسبت بازگشت دختر سرباز ۲۰ ساله ای به نام "جسیکا لینچ Jessica Lynch" که در یک سانحه رانندگی در خلال اشغال عراق مجروح شده و به اسارت نیروهای عراقی درآمده بود ، ترتیب داده شده بود. روزنامه ها از آزادسازی شجاعانه او نوشته بودند اما واقیعت به شکل کاملا دیگری بود. واقیعت آن بود که پزشکان عراقی به کمک وی شناخته و احتمالا نه تنها زندگی او را نجان داده ، بلکه حتی با به خطر انداختن زندگی خود ، تلاش کرده بودند تا او را به نیروهای آمریکایی تحویل دهند. آری ، تصویر دروغینی که از این واقیعت در رسانه ها در معرض عموم گذاشته شد آن بود که گویا او شجاعانه به جلال با متجاوزان عراقی برخاسته بود. این تصویر به همان اندازه دروغ است که تصویری که از "عملیات نجات" وی (در بیمارستانی که تقریبا هیچکس در آن نبود) و به وسیله دوربین مادون قرمز به وسیله یک کارگردان هالیوود فیلمبرداری شده بود ، دروغ بود. تمامی آنچه که در اینجا آمده واقیعت غیرقابل انکاری است که در واشنگتن شناخته شده است و بخش عمده ای از آن به گزارش درآمده است.

این واقیعت اما مانع آن نشد که بهترین و بدترین عناصر موجود در خبرنگاری ایالات متحده ، پا به پای هم "به خانه بازگشتن سر تا پا شادی او" به شهر "الیزابت Elizabeth" در ایالت "ویرجینیای غربی West Virginia" را گزارش نکنند. مطابق گزارش نیویورک تایمز که پنتاگون این امر را که گویی آنان ماجرای رخ داده را "زیور" بخشیده بودند تکیذ کرده و سپس نوشته بود که "تنها برای عده قلیلی درگیری لفظی در این مورد اهمیت دارد." واشنگتن پست نوشته بود که تمامی این ماجرا به دلیل "گزارشات متناقض در رسانه ها عمده شده است." جورج اورول George Orwell" سالها پیش چنین وضع را اینگونه توصیف کرده بود : "واژه هایی که مانند برفی نرم بر روی حقیقت نشسته ، چهارچوب آنان را پاک و مخفی کرده و روی تمامی حقایق را می پوشانند."

به موجب یک همه پرسی در سطح ملی که چندی پیش به انجام رسید ، آمریکایی ها که معتقدند آزادترین رسانه های عمومی جهان را در اختیار دارند باور آورده اند که عراق در پس پرده رویداد یازدهم سپتامبر بود. "جین هارمن Jane Harman" که او را می توان صدایی منفرد و نادر در کنگره ایالات متحده آمریکا به شمار آورد می گوید : "ما قربانیان یکی از بزرگترین عملیات مخفی سازی در کل تاریخ شده ایم/ اما حتی این باور نیز سربای بیش نیست. حقیقت ممنوع آن است که حمله بدون دلیل به عراق و غارت منابع و امکانات این کشور هفتاد و سومین اشغال استعماری ایالات متحده آمریکاست. واقیعت این اشغالها همانند واقیعت صدها عملیات مخفی خونباری که این کشور به انجام رسانده است ، به وسیله

در بغداد ظهور و حماقت قدرت امپریالیستی طمعکاری در یک گورستان از یادرفته که "دروازه شمالی North Gate" نامیده می شود ، جشن گرفته می شود. اما گویی دیگر تنها سگها هستند که بازدیدکنندگان این مکان به شمار می آیند. خیابانها از جمعیت تهی شده اند و به نظر می آید که ابری بزرگ از بخاری پابرجا ، بر حقایق غیرقابل تغییر تاریخی ، سایه افکنده است.

ژنرال انگلیسی "استانلی ماود Stanley Maude" در اینجا در مقبره ای که آرامگاه وی می باشد ، دفن گردیده است. او فردی است که در سال ۱۹۱۷ ، در خلال جنگ جهانی اول ، گفت : "نیروهای ما به مثابه فاتحین و یا دشمنان به اینجا نیامدند ، آنها آزادگر بودند." در خلال سه سال ، ده هزار نفر جان خود را در قیام بر علیه سلطه بریتانیا که آنها را با گاز و بمب به کام مرگ فرستاده و آنها را وحشی خوانده بود ، از دست داده بودند. این ماجرا اتفاقی بود که امپریالیسم بریتانیا در خاورمیانه هرگز نتوانست خود را از یادآوری آن رهایی بخشد.

این روزها دیگر هر روز در ایالات متحده آمریکا ، رسانه های فراگیر این کشور از خونریزی در عراق خبر می دهند و این در حالی است که بر ابعاد واقعی حملاتی که این روزها ، هر روز در این کشور بر علیه نیروهای آمریکایی صورت می گیرد سرپوش گذاشته شده و واقیعت امر به اطلاع عموم نمی رسد. بزودی تعداد سربازانی که جان خود را پس از "آزادسازی" عراق از دست داده اند از تعداد سربازانی که در خلال جنگ تحمیلی با این کشور جان خود را از دست دادند ، بیشتر خواهد شد. آری در اینجا نیز ، درست مانند ویتنام ، با دادن به افسانه "مأموریت" آزادسازی کشور هر چه دشوارتر شده است. البته این به آن معنی نیست که دستگاه تبلیغاتی نیروهای اشغالگر موفق نبوده است. تبلیغات نیروهای اشغالگر در پنهان سازی این واقیعت که بیشتر عراقیها هم مخالف رژیم صدام حسین بوده و هم مخالف حضور نیروهای اشغالگر آمریکایی و انگلیسی در میهن آنان می باشند ، با پیروزی مواجه شده است. بد نیست بدانید که یکی از دلایل عمده ای که باعث خشم دولت انگلستان از "آندریو گلیگان Andrew Gillgan" ، خبرنگار "بی بی سی BBC" شده است ، آن بوده است که او در گزارشی اظهار داشته بود که بسیاری از عراقیها از اشغال مرگبار کشورشان دستکم به اندازه دیکتاتوری ساقط شده تنفر دارند.

جالب اینجاست که حتی این امر را نمی شود در اینجا ، در ایالات متحده آمریکا ، بر زبان راند. در اینجا گویی پیامدهای مرگ و جراحتهای شدید هزاران عراقی وجود خارجی ندارند. وقتی که من با نفر سوم پنتاگون و یکی از زبردستان نزدیک به "دونالد رامزفلد Donald Rumsfeld" ، وزیر جنگ ایالات متحده آمریکا یعنی "دوگلاس Douglas Feith" مصاحبه می کردم ، او سر خود را تکان داده و با شدت تمام با من از "دقت" سلاح های آمریکایی سخن می راند. پیام او در خلال این مصاحبه آن بود که این جنگ به علمی بدون خونریزی که در خدمت خدایگانی یگان آمریکا قرار گرفته ، مبدل شده است. مصاحبه من با او بیش از هر چیز به مثابه با یک کشیش درآمد. در خلال سخنان او "واقیعت" آنگونه

Communications" کاخ سفید ، دایره ای که ۲۴ ساعته کار می کند ، به "داونینگ استریت Downing Street" فرستاده شدند.

تعداد زیادی از این دروغها به وسیله واحدی مخفی در پنتاگون به نام "اداره نقشه های مخصوص Office of Special Plans" که تلاش می کرد کاری کند تا اطلاعات ناب به دست آمده ضدجاسوسی ناب را "جذاب تر" نماید تهیه می شود. بخش بزرگی از این دروغها سپس به وسیله "تونی بلر Tony Blair" نقل قول شده و به عموم ارائه گردید. در همینجا بود که بسیاری از دروغهای شناخته شده در مورد اسلحه های تخریبی عمومی "ساخته و پرداخته" شدند. روز ۹ یولی "دونالد رامزفلد" ، وزیر جنگ ایالات متحده آمریکا با چهره ای خندان گفت که ایالات متحده آمریکا هیچگاه "مدارک تازه ای" در اختیار نداشته است. البته پیش از بیان این اظهارات یکی از معاونان او "پاول وول فوویتز Paul Wolfowitz" فاش کرده بود که "مسئله سلاحهای مخرب جمعی" تنها به "دلایل بوروکراسی ساخته و پرداخته شده بود ، چرا که تنها دلیلی (برای اشغال عراق) بود که همه می توانستند در مورد آن توافق داشته باشند."

حمله شدید دولت بلر به "بی بی سی" را می توان بعنوان بخشی از این امر فهمید. این حملات تنها مانوری منحرف کننده برای دور کردن توجه عموم به رابطه جنایتکارانه بلر با دارودسته بوش نمی باشد. آنگونه که مفسر تیزبین آمریکایی "دانی شچتر Danny Schechter" می گوید در خلال سالهای اخیر همزمان با آن که درآمد بی بی سی به ۵۶ میلیارد دلار افزایش یافته ، تعداد تماشاگران بی بی سی در ایالات متحده آمریکا از تعداد افرادی که در انگلستان به کانال ۱ بی بی سی نگاه می کنند بیشتر شده و از این رو مدتهاست "موردوک" و دیگر کانالهای بزرگ آن خواهان آن هستند که "بی بی سی را به عقب رانده ، داغان کرده و خصوصی سازند."

با توجه به این واقعیات عجیب نیست که "تسا جوول Tessa Jowell" ، وزیر فرهنگ بریتانیا ، تمدید قرارداد با بی بی سی را زیر سؤال می برد. "شچتر" می گوید آنچه که در این میان واقعیت دارد آن است که بی بی سی در تمامی مدت جنگ با عراق موضعی به شدت مثبت در مورد این جنگ داشته است. او در این زمینه نقل قولی از گزارش تحقیقی مفصلی آورده است که به وسیله "مدیا تنور Media Tenor" ، انستیتوی بی طرفی که به وسیله خود او پایه گذاری شده ، به انجام رسیده است. در این گزارش "مدیا تنور" گزارش جنگی چند کانال تلویزیونی بزرگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نتیجه می گیرد که در خلال جنگ بی بی سی امکان کمتری نسبت به دیگر کانالها ، حتی کانالهای آمریکایی ، در مورد پخش نظرات مخالف جنگ داده است. تحقیق دیگری که از جانب "دانشگاه کاردیف Cardiff University" به انجام رسیده ، نتیجه ای همانند این نتیجه به دست داده است.

در موارد بسیاری بی بی سی "اطلاعات" من درآوردی ماشین دروغ سازی واشنگتن را آب و تاب داده و پخش کرده است. به طور نمونه می توان از حمله دروغین عراق با موشکهای اسکاد به کویت یاد نمود. در همین مورد نطق فراموش نشدنی پیروزی خبرنگار بی بی سی "آندرو مارس Andrew Marrs" در بیرون ساختمان شماره ۱۰ در "داونینگ استریت" را به خوبی به یاد می آورم که گفت : تونی بلر "گفته است که توانسته اند بغداد را بدون خونریزی به تصرف خود درآورند و سرانجام عراقیها توانسته اند این پیروزی را جشن بگیرند. در هر دو این موارد نشان داده شده که حق کاملا با او بوده است."

تقریباً تمامی بخشهای موجود در این گفته نادرست بوده و چیزی جز دروغی شرم آور نیست. به موجب بسیاری گزارشات تعداد کشته شدگان عراقی بالغ به ۱۰۰۰۰ غیرنظامی و ۲۰۰۰۰

دروغهایی مخفی می گردند که از جانب نظام سیاسی این کشور ، حمایت شده و سیستم و سنت رایجی در این کشور را که تاریخ آن به کشتار جمعی بومیهای آمریکا می رسد تشکیل می دهد.

نمونه های تاریخی این دروغها بسیارند و از جمله می توان به موردی اشاره کرد که در آن اسپانیا به دروغ متهم شد که یکی از کشتیهای چنگی ایالات متحده آمریکا ، کشتی "ماین Maine" را مورد حمله قرار داده و آن را غرق کرده است ، این دروغ منجر به جنگ آمریکا و اسپانیا شد. پس از اشاعه این دروغ بود که روزنامه های وابسته به "هیروست Hearst" توانستند جنجال جنگ با اسپانیا را به وجود آورده و جاده را برای آغاز این جنگ صاف کنند. نمونه دیگر این دروغها جنجال در مورد "فاصله توان موشکی" بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود که بر اساس اسناد جعلی ای که در سال ۱۹۶۰ به روزنامه نگاران داده شده بود بنا شده بود. این دروغ بود که منجر به تسریع تسلیح آمریکا به سلاحهای اتمی گردید. دروغ دیگر چهار سال پس از این دروغ به توده های مردم تحویل داده شد. این ماجرا بر اساس حمله ای که گویا نیروهای ویتنامی به دو جنگنده دریایی آمریکایی در خلیج "تونکین Tonkin" کرده بودند بنا شد. پس از پخش این دروغ رسانه ها خواستار اعمال قصاص شده و "لیندن جانسون Lyndon Johnson" ، رئیس جمهور وقت ایالات متحده ، بهانه ای را که برای بمباران کردن ویتنام شمالی طالب آن بود پیدا کرد.

در پایان دهه ۱۹۷۰ "جیمی کارتر Jimmy Carter" توانست با استفاده از سکوت رسانه ها اندونزی را مسلح کرده ، آن را به جان ساکنان تی مور شرقی انداخته و باعث کشتار شدید آنان گردید. او با استفاده از همین سکوت ، حمایت مخفیانه از مجاهدین افغانستان را آغاز کرده و بدینگونه باعث به وجود آمدن و رشد طالبانها و القاعده گردید.

در دهه ۱۹۸۰ دروغ دیگری به توده ها ارائه گردید. گفته شد که ایالات متحده آمریکا از جانب جنبشهای توده ای آمریکای مرکزی و به خصوص از جانب ساندنیستها در کشور کوچک نیکاراگوئه مورد "تهدید" قرار گرفته است! با استفاده از این دروغ بود که که "رونالد ریگان Ronald Reagan" توانست گروههایی تروریستی مانند "کنتراها Contras" را حمایت و مسلح نماید. این تسلیحات باعث مرگ حدود ۷۰۰۰۰ نفر شد.

هفته نامه "تایمز Times" می نویسد "آمریکاییها در شرایطی جاوید زندگی می کنند". این جمله به آن مفهوم است که آنان امکان انتخاب ندارند. در حال حاضر در میان رسانه های با اهمیت کانال تلویزیونی "فاکس Fox" که متعلق به متعلق به روپرت موردوک می باشد و در زمان حمله به عراق "جنگ خوبی" را به دست آورد ، سایه خود را بر دیگر رسانه ها گسترده است. "کمیسیون فدرال ارتباطات Federal Communications Commission" که به وسیله پسر "کولین پاول Colin Powell" ، وزیر امور خارجه آمریکا ، "مایکل Michael" رهبری می شود ، در صدد آن است که قوانین موجود در عرصه کانالهای تلویزیونی را یکبار برای همیشه از بین ببرد. چنین کاری منجر به آن می شود که "فاکس" و چهار گروه دیگر بتوانند کنترل ۹۰ درصد از بینندگان کانالهای تلویزیونی را به دست آورند. آقای "ایگناسیو رامونت Ignacio Ramonet" سردبیر نشریه فرانسوی "لوموند دیپلماتیک Le Monde Diplomatiques" به شکل بسیار خوبی این اوضاع را جمع بندی کرده و می نویسد : "با هدف "جنگ پیشگیرانه" که خواسته سازمان ملل متحد و افکار عمومی بین المللی نبود گروه کوچکی با دکترین سیاسی خاصی که در پیرامون "جورج بوش George Bush" هست ، ماشین تبلیغاتی عظیمی را سازماندهی کرد که دروغهای نظام حکومتی را با خواست شدیدی که یادآور بدترین رژیمهای قرن بیستم می باشد ، تولید می نماید. بیشتر این دروغها مستقیماً از طرف "اداره ارتباطات جهانی Office of Global



نظامی می گردد. اگر آنچه که در عراق رخ داده، "حمام خون" نیست، کشته شدن ۳۰۰۰ نفر در "ورلد ترید سنتر World Trade Center" را می توان چه نامید؟

او از جمله نوشته اند: "فعالیت کاری دیوید با استقلال، شرف و خواست او برای دستیابی به حقیقت (در بسیاری از موارد بسیار دشوار) مشخص می شد. درک ابعاد این تراژدی بسیار دشوار است."

شکی نیست که اکثریت توده های انگلستان متوجه اند که "دیوید کلی" درست نقطه مقابل کسانی بود که در عمل نشان داده اند نماینده یک نیروی خطرناک و خشونت بار خارجی هستند. متوقف کردن این خطر بیش از همیشه هم برای عراقیها و هم برای خود ما ضروری می باشد. □

از یک جنبه این روزها تحمل آنچه که در کنار ما به ما تحمیل می شود بسیار دشوار است اما از جنبه دیگر من به دلیل شرح حالی که در مورد دکتر "دیوید کلی David Kelly"، از طرف خانواده او داده شد، تحت تأثیر قرار گرفته و کمی آرامش پیدا کردم. دکتر "کلی"، دانشمندی بود که برای وزارت دفاع انگلستان کار می کرد و پس از آن که دولت این کشور او را در انتظار عمومی به عنوان منبع خبری بی بی سی معرفی نمود، خودکشی کرد. خانواده

## آیا سلطنت طلبان امتحان ... (بقیه از صفحه ۱۱)

آغاز کرده است. به همین دلیل در تظاهرات های اخیر که به مناسبت بزرگداشت جنبش دانشجویی - توده ای در کشورهای مختلف بر پا شد حزب کمونیست کاغذی در هر کجا که توانست با شعارهای مورد پسند سلطنت طلبان و امتناع از دادن شعارهایی که توسط توده ها و دانشجویان در داخل مطرح می شود - شعارهایی که تنفر آنها را از سلطنت و جمهوری اسلامی به مثابه دو شکل از حاکمیت بورژوازی وابسته بیان می کنند - در کنار سلطنت طلبان به تظاهرات پرداختند. البته این بار اول نیست که این جریان در کنار سلطنت طلبان و ساواکی ها - حداقل در لوس آنجلس - به تظاهرات دست می زند. اما از سابقه این همکاری های اعلام نشده که بگذریم با حضور افراد این جریان در رکاب سلطنت طلبان، آنها می توانند پز "دمکرات" بودن بگیرند و در همه جا جار بزنند که ما در کنار "کمونیست ها" با پرچم سرخ و عکس مارکس قرار می گیریم پس "دمکرات" هستیم.

بطور "آرام" در کنار آنها تظاهرات می کنند. با "خونسردی" با آنها مناظره و "دیالوگ" می کنند، البته با یک شرط و آن این است که نیروهای مورد نظرشان گذشته را فراموش کنند و از آن صحبتی به میان نیاورند در این میان اگر کسی کارنامه سراسر جنایت شان را یادآور شد و در مورد آن پرسید و اساساً اعتراضی به همکاری با آنها و سایر جریانات ضد انقلاب آشکار - مثل آنها - و غیر آشکار دیگر کرد و با قیافه "حق به جانب" و البته بسیار "معصومانه" طلب کار می شوند که دیدید اینها بلد نیستند "تمرین دمکراسی کنند" و می گویند "اینها کینه دارند"، البته در مورد دومی درست می گویند چرا که مگر می شود عاشق آزادی و کارگران و خلق های ایران بود و به جریاناتی مانند سلطنت طلبان کینه آگاهانه و طبقاتی نداشت؟ در نتیجه در شرایط جدید یعنی اوج گیری جنبشهای اعتراضی و گوشه چشم نشان دادن های برخی مقامات امپریالیستی به آنها، سلطنت طلبان برای اینکه به هدف ذکر شده که در لحظه حاضر جزئی از استراتژی ضد انقلابی شان است دست پیدا کنند، در نقش دایه دلسوزتر از مادر ظاهر شده و حتی بخشی از آنها می گویند دفاع آنها بطور کلی از سلطنت به معنی دفاع از خاندان پهلوی نیست. کار به جایی رسیده که حتی خود نیم پهلوی هم برای خرید وجهه عمومی به طور روزمره می گوید "من به عنوان یک شهروند" فعالیت می کنم.

سلطنت طلبان صد البته روی این موضوع در تبلیغات شان متمرکز شده اند که دردهای رو به رشد در ایران محصول "سوء مدیریت" و "حاکمیت ملاها" و به طور مشخص "تلفیق دین و دولت" می باشد و نه به سبب حاکمیت سرمایه داری وابسته و بحران عمیق شونده اش. با این تحلیل آنها برای فریب توده ها بر نکته ای تأکید می ورزند که بسیار انحرافی است. آنها می گویند که "چاره" تمام دردهای مردم ایران بوجود آمدن یک دولت "غیر دینی" "سکولار" است. در اینجا با گفتن این حکم ظاهر فریب و "دلپذیر" در واقع یک کار رندانه ماهیتاً بورژوازی صورت گرفته و می گیرد. چرا که نه تنها سلطنت طلبان بلکه تمام جریاناتی که چنین فکر و یا تبلیغ می کنند گذشته از هر ظاهری که به خود بگیرند درباره ماهیت طبقاتی دولت "سکولار" خود سکوت اختیار می کنند و از آن مهم تر برای رسیدن به چنین دولتی بر مسالمت آمیز بودن مبارزه تأکید می ورزند.

با این شعار است که سلطنت طلبان زمینه های لازم را در میان بعضی از دیگر نیروها در اپوزیسیون برای جلب همکاری با آنها می بینند. در این چهارچوب یکی از جریاناتی که خصوصیات ظاهری و ماهیت فکری لازم برای بهره برداری سلطنت طلبان را در خود یک جا دارد "حزب کمونیست کارگری" است. این جریان در سالهای گذشته بر مبنای برنامه بورژوا رفرمیستی و دیدگاه هایش از اوضاع حاکم در ایران، بر مبنای تحلیل اش از روابط اقتصادی - اجتماعی و استراتژی سیاسی اش یک همکاری اعلام نشده را با جریان سلطنت طلب در همه عرصه هایی که لازمه هدف سلطنت طلبان برای "دمکرات" جلوه دادن خود است

## چه زمینه های فکری حزب کمونیست

### کارگری را به سلطنت طلبان نزدیک

#### می کند؟

اولاً "حزب کمونیست کارگری" نیز مانند سلطنت طلبان و یا جریانات دیگر بورژوازی علت اصلی دردهای کارگران و زحمتکشان، و یا به زعم خودش حتی "مشکلات بورژوازی ایران" را در "حاکمیت اسلام سیاسی" و یا "تلفیق دین و دولت" خلاصه می کند. "حزب کمونیست کارگری" در تحلیل اش می گوید "مشکل بورژوازی ایران حکومتی - سیاسی است" یعنی اینکه اگر بورژوازی ایران حکومت خودش را ایجاد کند به دردهای لاینحل خودش یعنی بحران اقتصادی پایان خواهد داد. یعنی اقتصاد را راه خواهد انداخت. به زبان



و دمکراسی و پیشروی انقلاب وحشت دارند ، تلاش شان این است که عده ای بروند و عده دیگری جای آنها را در اداره ماشین دولتی بورژوازی پر کنند. بیهوده نیست که حزب منصور حکمت نیز هر جا که امکان یابد از لابلای فرمول بندی های خود عمدتاً بر مسالمت آمیز بودن مبارزه البته از نوع "مدرن" که طی آن مردم "امکان" یابند در "شرایط امن نظام حکومتی آتی را تعیین کنند" تأکید می ورزد. (کلمات و جمله داخل گیومه ها از قطنامه دفتر سیاسی حزب ک.ک درباره تضمین حق مردم در تعیین نظام حکومتی آینده ایران) ، (حزب ک.ک همین نگرش را نیز در رابطه با مسئله ملی گُرد بکار می گیرد یعنی انتخاب از طریق رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل)

حکک به جای دفاع از زور سازمان یافته قهری ستم کشان در تقابل با زور سازمان یافته و قهر ضد انقلابی سیستماتیک سلطه امپریالیستی و دفاع از نابودی این سلطه ، فرمول های خود را هر چه بیشتر به "سلطنت طلبان" نزدیک می کند. آیا به همین دلایل نیست که این جریان هرچه بیشتر به همکاری با سلطنت طلبان این دشمنان قسم خورده و "امتحان پس داده" توده ها روی آورده است و خواهان نه انقلاب بلکه رفرم است؟

### نتیجه گیری

وقایع اخیر نشان می دهند که بطور کلی جریان سلطنت طلب در بستر اوضاع بحرانی داخلی ایران و تحولات در استراتژی جهانی امپریالیسم آمریکا جهت دستیابی به اهداف شوم اش به تاکتیک محیلانه ولی شناخته شده "امروز فقط اتحاد برای رفراندوم" و انگشت گذاشتن بر بعضی از جنایات بی شمار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ، آن هم به منظور نفوذ در میان توده های ستمدیده و مهار و به کج راه بردن اعتراضات و جنبش آنها برای حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته دست زده است. این جریان برای تسهیل رسیدن به اهداف اش شبانه روز ادعای "دمکرات" و "آزادیخواهی" می کند و برای "قبولاندن" آنها به توده هایی که برای نابودی عامل اصلی درد و رنجهای شان یعنی سلطه امپریالیسم مبارزه می کنند- اما از داشتن یک تشکیلات انقلابی رهبری کننده محرومند- تلاش می ورزد.

ساده جوهر ارزیابی و تحلیل حزب کمونیست کاغذی چنین است که این نه مناسبات اقتصادی سرمایه داری وابسته است که بحران زده است و در مرحله ای به سبب همین بحران ، دولتی برانداخته شد و دولت دیگری با شکل مذهبی روی کار آورده شد. نه! آنها می گویند علت اصلی وجود "اسلام سیاسی" است ، جمهوری اسلامی است که نمی تواند اقتصاد را سر و سامان دهد. "برای اینکه از نظر اقتصادی نمی تواند اقتصاد ایران را راه اندازی کند" (از سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب اش) چرا نمی تواند؟ زیرا که "ماکزیمم رابطه اش با بازار جهانی "دیالوگ تمدن ها!" است" (از همان منبع) اما آیا می توان بدون چشم بستن بر روی واقعیت های ۲۵ سال گذشته و بدون تلاش برای فریبکاری رابطه جمهوری اسلامی با امپریالیست ها بویژه آمریکا را در حد "دیالوگ تمدن ها" دید؟ پس "حکک" در باره حضور بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و مقروض بودن بالای ۶۰ میلیارد دلاری جمهوری اسلامی به همین نهادها ، آن همه قراردادهای ظالمانه با دول غربی ، آن همه بده و بستان های نه چندان پشت پرده با آمریکا در طول مدت ۲۵ سال گذشته چه می گوید؟ بده بستان هائی که در شرایط بحران اقتصادی کنونی آمریکا ، چنان تضادها و اختلافات درونی جناح های حکومتی در آمریکا را رشد داد که هنری واکس من (Henry Waxman) نماینده دمکرات کنگره آمریکا با ارسال نامه سرکشاده به دولت آمریکا و پنتاگون می نویسد که چرا هالیبرتون بر خلاف قوانین "تحریم" بر علیه ایران با جمهوری اسلامی داد و ستد دارد؟ به عنوان مثال اخیراً رسانه های بزرگ جهانی منجمله BBC گزارش دادند که هیجده شرکت آمریکائی به دلیل اینکه با ایران داد و ستد داشته اند مورد تحقیق قوه قضائیه آمریکا قرار گرفته اند. اخیراً مجله "مادر جونز" افشا کرد که هالیبرتون و جنرال الکتریک با ایران معاملات و قراردادهای هفتگی داشته اند. نویسنده مقاله مجله مادر جونز Mother Jones در گفتگویی با امی گودمن برنامه ساز "دمکراسی نو" از رادیو WBAI گفت که "هالیبرتون حدود ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرده تا سدهایی بر روی رود کارون بسازند". نویسنده مقاله مجله "مادر جونز" گفت که هالیبرتون و جنرال الکتریک از طریق شرکت های واسطه ای مثلاً کانادایی و ایتالیائی با ایران وارد معامله می شوند. او گفت که کالاهای آمریکائی از کشورهای منطقه مثلاً "دوبی" به ایران وارد می گردند. البته در نظر منصور حکمت و حزب کاغذی اش به خاطر اینکه تمام تلاش شان این است که خاک به چشم کارگران و زحمتکشان ایران پیاشند ، اینها همه اش "دیالوگ تمدن ها" است نه "رابطه با بازار جهانی" و به طور مشخص رابطه اسارتبار با امپریالیست ها. به این دلیل است که آنها اساساً "اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران" و به بیان مارکسیستی نظام سرمایه داری وابسته را به مثابه دشمن و خطر نمی بینند بلکه از نظر آنها این "اسلام سیاسی" یا جمهوری اسلامی و دسته جات اش هستند که خطر و دشمن اصلی هستند ، که تازه آنها را هم باید پدیده هائی ماوراء طبقات و صرفاً "فرقه های مذهبی" بدانیم که به هیچ طبقه و قشر اجتماعی "ربطی" ندارند. اما آیا این تئوری های مشعشع اگر در عمل پیاده شوند معنائی جز خدمتگزاری به طبقه بورژوازی وابسته ایران و کمک به نجات روابط ظالمانه و گندیده سرمایه داری وابسته دارند؟ بویژه آنکه منصور حکمت در این زمینه به عنوان خط دهنده این جریان می گوید: "تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه ای در اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران امروز ندارند".

بله! دشمن کارگران و توده های ستمدیده ایران نه سرمایه داری وابسته و نیروها و احزابی که نمایندگی آنها دارند بلکه نیروهایی هستند مانند جمهوری اسلامی و "اسلام سیاسی" که در مورد آنها هم منصور حکمت و حزب اش معتقدند رابطه ای با "سرمایه داری ایران امروز" ندارند چرا که آنها تنها "فرقه های مذهبی" هستند. بنابراین برای نجات مردم ایران صرفاً باید به جنگ آنها رفت و در این راه چه باک که از نیروها و احزاب "بی خطری" مانند سلطنت طلبان که "پرو غرب" هستند کمک گرفت و همکاریشان بود تا دین از دولت جدا شود و "دولت آزاد و مدرن و سکولار" بوجود آید که "رابطه با بازار جهانی" داشته باشد و بر بحران سرمایه داری ایران امروز فائق آید! اینها بخشی از ایده های مشعشعی هستند که زیر نام کمونیسم در حقیقت فصل مشترک حزب کمونیست کارگری با ضد انقلابیون را تشکیل داده و هموارکننده راه همکاری با آنها است. البته در رابطه با براندازی این "فرقه های مذهبی" هم باید توجه داشت که رضا پهلوی و سلطنت طلبان هم که مانند تمام جریانات ضد انقلابی دیگر در واقع مثل مرگ از انقلاب کارگران و زحمتکشان برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی وابسته و نابودی ارتش امپریالیستی و کسب آزادی

## توطئه پنتاگون برای شرط بندی روی ترور و جنایت

جهانگیر

فاش شدن یکی از طرح های پنتاگون برای بنای بازارهای بورس و شرط بندی روی حمله های تروریستی و نظامی افشاگر ماهیت جنایتکارانه نیروهایی است که در آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی بر اریکه قدرت تکیه زده اند.

طبق توطئه ای ، که نام "بازار تحلیل خط مشی سیاسی" (PAM) Policy Analysis Market به آن اعطا شده ، پنتاگون تصمیم به راه انداختن بازار بورس و سفته ای دارد که در آن سرمایه داران وابسته و نزدیک به حکومت آمریکا روی امکان وقوع حوادثی مثل ترور یاسر عرفات، سقوط رژیم اردن، و یا حمله موشکی به کره شمالی سرمایه گذاری می کنند. در صفحه اینترنتی پنتاگون وعده داده شده بود که در صورت صحت پیش بینی ها ، سرمایه گذاری ها (بخوان وقوع جنگ و ترور) سودهای سرشاری را برای شرکت کنندگان در این بازار به ارمغان می آورد. پنتاگون مصونیت و ناشناس ماندن هویت معامله کنندگان را تضمین کرده و همچنین اعلام کرده بود که کارمندان دولتی حق شرکت در این بازار و یا دسترسی به مشخصات معامله کنندگان را ندارند. در مقاله ای که در ۲۹ جولای در نیویورک تایمز چاپ شد ، گفته شد که این طرح پنتاگون روی آینده اقتصادی ، اجتماعی و نظامی کشورهایی مثل مصر ، اردن ، ایران ، عراق ، اسرائیل ، عربستان سعودی ، سوریه ، ترکیه و عواقب دخالت آمریکا در این کشورها متمرکز می شود.

وقتی در تاریخ ۲۸ جولای در یک کنفرانس مطبوعاتی دو تن از سناتورهای دمکرات و در ۲۹ جولای تعدادی سناتور جمهوری خواه علیه این طرح اعتراض کردند ، پنتاگون اطلاعات راجع به آن را از روی اینترنت برداشت و اعلام کرد که این طرح را ملغا نموده است. اما مردم به خوبی می دانند که برداشتن این طرح از روی صفحه اینترنتی پنتاگون به معنی لغا چنین طرح سودآوری نیست. آنهم در شرایطی که بوش تقاضای ۸ میلیون دلار کمک دولتی برای ادامه این طرح تا سال ۲۰۰۷ کرده است و اقتصاددان های سرمایه داری این روزها سخت سرگرم دفاع از چنین طرح هایی هستند و از طریق مصاحبه و گفتگو در رسانه های جمعی آمریکایی و کانادایی سعی در آماده سازی افکار مردم برای پذیرش آنها می کنند. سرمایه گذاری در این بازار تروریستی به این شکل است که مثلاً شما پیش بینی می کنید که آمریکا به ایران حمله نظامی می کند و

سهام قراردادی آینده را مثلاً هر کدام ۱ دلار می خرید. به مرور که افراد بیشتری حدس شما را می زند و این قراردادها را می خردند قیمت آنها بالاتر می رود و به عنوان مثال به هر سهم ۱۰ دلار می رسد. اگر بعد از حمله به ایران سود این قراردادها هر سهم ۱۰۰ دلار باشد ، شما که زودتر حدس زده بودید ۹۹ دلار سود می کنید. تروریست ها و سرمایه دارانی که به دنبال کسب سود از ترورها و جنگ های تحمیلی امپریالیستی هستند می توانند به راحتی از این بازارهای دولتی برای تغییر حوادث به نفع خودشان استفاده کنند.

این طرح ، پروژه مشترک Defense Advance Research Projects Agency (DARPA) و دو کمپانی خصوصی Net Exchange در سندیاگو و Economist Intelligence Unit که با مجله بریتیش اکونومیست کار می کند ، می باشد. نظارت این طرح نیز با پویندکستر (Poindexter) می باشد که مناسب ترین فرد برای این مقام است. او در گذشته نیز مبتکر بسیاری از طرح های جاسوسی و اطلاعاتی پنتاگون بوده است و در سالهای ۱۹۸۰ نیز به عنوان یکی از سردمداران توطئه ایران- کنترا دادگاهی ولی بعدها تبرئه شد. ( کنترا ارتش مزدوری بود که هدفش سرنگون کردن حکومت ساندانیستها بود و آمریکا و اسرائیل از طریق فروش اسلحه به ایران ، در جریان جنگ با عراق ، از نظر مالی آن را تأمین می کردند). ایران - کنترا اتحاد گروهی از مأموران سابق CIA و ارتشیان آمریکا ، ضدانقلابیون کوبایی مقیم آمریکا ، فاشیست ها ، تاجران مواد مخدر ، و دیگر گانگسترها برای کمک و حمایت مخفیانه از نیروهای دست راستی و شبه نظامیان نیکاراگوئه در شکست دادن دولت ساندانیستی و جنایت علیه مردم نیکاراگوئه بود و از زیرزمین کاخ سفید هدایت می شد.

رسانه های آمریکایی که همیشه بر جنایات دولت سرپوش گذاشته اند ، خبر طرح اخیر پنتاگون را هم با چاشنی شوخی اعلام کردند و در هیچ یک از کنفرانس های مطبوعاتی جورج بوش (که بعد از بلند شدن سر و صدای این طرح برگزار شده) ابدأ سوالی در مورد این طرح پنتاگون پرسیده نشد. تنها مقاله ای در نیویورک تایمز چاپ شد که از دولت آمریکا درخواست می کرد از فعالیت های جاسوسی پویندکستر جلوگیری کند. البته بیشتر از این هم نمی شود از رسانه های فاسد و وابسته آمریکایی انتظار داشت. اما توطئه های پنتاگون نه تنها شوخی و جوک نیست بلکه تبلور رابطه نزدیک نیروهای سیاسی فاشیست در رأس دولت آمریکا و سرمایه داران زالوصفتی است که از تجاوز نظامی علیه مردم جهان برای هر چه بیشتر اندوختن سرمایه استفاده می کنند.

رو شدن این طرح باعث شد که حوادث چند هفته قبل از ۱۱ سپتامبر نیز در خاطره ها زنده شود. خرید و فروش های

مشکوک در بازار بورس نیویورک و واشنگتن در دو هفته قبل از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ، نشان داد که افراد بخصوصی از میان سرمایه داران کشورهای امپریالیستی پیشاپیش از وقوع حادثه ای خبر داشته اند. آنها سهام شرکت های عمده هواپیمایی ، توریستی ، بیمه ، و کمپانی هایی که دفاتر اصلی شان در برج های نیویورک بود را فروختند و به جای آنها به طور بی سابقه ای تعداد بسیار زیادی از سهام دولتی آمریکا را خریدند که بهترین سرمایه گذاری در شرایط بحرانی است. با اینکه بعد از ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا اعلام کرد که در مورد این خرید و فروش ها تحقیق خواهد کرد ، اما تا به امروز نتیجه هیچ نوع تحقیقی اعلام نشده است. رسانه های جمعی آمریکا نیز به آنها بهای چندانی ندادند. فقط در دوم اکتبر ۲۰۰۲ خبری در این مورد چاپ کرد و نوشت که اف بی آی در مورد خرید و فروش های مشکوک در بازار بورس تحقیق می کند. وال استریت ژورنال Wall Street Journal در مورد این خرید و فروش های مشکوک نوشت : "به عنوان مثال یک نفر فقط ۵ میلیارد دلار سهام دولت آمریکا را خرید که این سهام بعد از ۱۱ سپتامبر ارزش شان به طور ناگهانی افزایش یافته است." در اوایل اکتبر نیز مکاتبات و گزارشات دولت آمریکا در این مورد در Associated Press و USA Today چاپ شد.

در تاریخ دوم اکتبر نیز انجمن سهامداران کانادایی در صفحه اینترنتی خود لیست ۳۸ کمپانی را نوشت که دولت آمریکا از کانادایی ها خواسته بود اطلاعات مربوط به خرید و فروش سهام آنها را توسط سرمایه داران کانادایی از ۲۷ آگوست تا ۱۱ سپتامبر برایشان بفرستند. آمریکا ولی بلافاصله از کانادا خواست که این لیست را از روی اینترنت بردارند ولی قبل از اینکه کانادایی ها این کار را بکنند برخی از خبرنگاران لیست را کپی کردند. این لیست شامل شرکتهای زیر بود:

شرکت هواپیمایی آمریکا ، کانتیننتال ، دلتا ، نورت وست ، ساوت وست ، یونایتد ، و ... و شرکت های بیمه جان هنکاک ، مت لایف ، و ... و کمپانی های واقع در برج ها مثل : مورگان استنلی ، لمن برادرز ، جنرال موتورز ، لون استار تکنولوژی ، بانک نیویورک ، و ...

در حال حاضر امکان ندارد که اطلاع پیدا کنیم کدام افراد ، کمپانی ها و یا گروه ها از قبل در مورد واقعه ۱۱ سپتامبر اطلاع داشته اند ولی خرید و فروش های عجولانه و بی سابقه بازار بورس نشانه آگاه بودن افرادی در حاکمیت آمریکا از احتمال وقوع حادثه ای استثنایی بود. وقایع قبل از یازده سپتامبر و برنامه های پنتاگون نشان دهنده سودهای سرشاری است که امپریالیست ها از تروریسم و شرط بندی روی کشتار مردم جهان به جیب می زنند و حاضر نیستند به هیچ قیمتی از آنها چشم پوشی کنند.

## ۱۱ سپتامبر - نقش اداره اطلاعات و امنیت پاکستان ISI و سازمان سیا

اخیراً کتابی در باره حادثه ۱۱ سپتامبر به قلم چاسادوفسکی چاپ شده که حاوی فاکت های مهمی در افشای دست های پشت پرده این حادثه تروریستی می باشد. در این کتاب از جمله آمده است که: ژنرال محمود احمد؛ رئیس اداره اطلاعات و امنیت پاکستان، توسط شخصی بنام "احمد عمر شیخ" از یک حساب بانکی در پاکستان بیش از ۱۰۰ هزار دلار به حساب بانکی "محمد عطا" (به اصطلاح شاه مهره گروه هواپیماربایان) واریز نموده است.

بر اساس اطلاعات مندرج در این کتاب ژنرال محمود احمد (که سالها با سازمان سیا همکاری نزدیک و مستقیم داشته و در خدمت برنامه های این سازمان در سرتاسر آسیای میانه و ... انجام وظیفه کرده است) یک هفته قبل از ۱۱ سپتامبر به آمریکا می آید و با برخی از مقامات بلند پایه شورای امنیت ملی آمریکا و پنتاگون و سازمان سیا منجمله رئیس این سازمان یعنی "جرج ته نت" ملاقات و مذاکره می کند. در تاریخ ۹ سپتامبر، احمد شاه مسعود رهبر "ائتلاف شمال" ترور می شود.

در این کتاب همچنین آمده است که ژنرال محمود احمد در تاریخ ۱۱ سپتامبر سناتور "باب گراهام"؛ رئیس کمیته اطلاعات و امنیت سنای آمریکا، سناتور "جان کیل"؛ عضو همین کمیته و "پورتر گاس"؛ رئیس کمیته اطلاعات و امنیت مجلس نمایندگان آمریکا، را ملاقات می کند. جالب است که بدانید که هم "گاس" و هم "گراهام" بعداً مسئولیت تحقیق حول پرونده به اصطلاح "قصور دستگاه امنیتی" آمریکا در رابطه با حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را عهده دار شدند.

ژنرال محمود در جریان این سفر (در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر) "کولین پاول" و "ریچارد آرمیتاژ" را ملاقات می کند و در ۱۳ سپتامبر با سناتور "جوزف بیدن"؛ رئیس کمیته روابط خارجی سنا دیدار داشته است. دولت آمریکا ژنرال محمود را دو بار برای گفتگو با رهبر طالبان؛ محمود عمر (ملا عمر) به افغانستان می فرستد. او بعداً در تاریخ ۷ اکتبر همان سال به سمت استاندار پنجاب منصوب می شود. و در تاریخ ۸ اکتبر (یعنی یک روز بعد از دریافت سمت استانداری پنجاب و درست مصادف با آغاز مبارزان افغانستان توسط آمریکا) بازنشسته می گردد. البته دولت پاکستان درباره این بازنشستگی اعلام نمود که ژنرال محمود خود خواستار بازنشستگی بوده است!

### پیام فدائی و خوانندگان

#### استرالیا

ر - ب - غ

با درود های انقلابی

بدنبال دریافت نامه تان کتابی را که خواسته بودید برایتان ارسال نمودیم. در جوف همان کتاب چگونگی آبونمان نشریات سازمان و ارسال وجه آبونمان را برایتان نوشته ایم که امیدواریم بدستان رسیده باشد.

#### پاکستان

دوست عزیز ی - ر

نامه تان را دریافت کردیم از ارسال نشریه "پیام زن" سپاسگزاریم. موفق و پیروز باشید.

#### دانمارک

اخیراً کتابی بنام "بیوه باکره" نوشته "علی گلعلی" زاده لاله دشتی در دانمارک منتشر شده که نویسنده محبت کرده و نسخه ای از آن را برای ما ارسال کرده است که از محبت شان سپاسگزاریم.

### آیا سلطنت طلبان امتحان ... (بقیه از صفحه ۱۷)

در چهارچوب این سیاست سلطنت طلبان نیازمند این هستند که حتی الامکان از طریق جلب همکاری با جریاناتی که تحلیل ها و دیدگاه های شان دارای فصل مشترک هائی با سلطنت طلبان است به این نیاز پاسخ دهند. حزب کمونیست کارگری با استناد به آنچه به طور اجمال از طرز تفکرشان ذکر شد در عمل نشان داده است که دارای آن خصوصیات و انرژی همکاری با جریانی مانند سلطنت طلبان می باشد.

وظیفه جریانات واقعاً کمونیستی و ترقی خواه در این مقطع حساس این است که همزمان با تشدید مبارزه خود بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به طور همه جانبه با تأکید و روشن کردن وظائف یک انقلاب پیروزمند یعنی آنچه نیاز طبقات و اقشار تحت ستم ایران برای برون رفت از شرایط وحشتناک کنونی و به طور مشخص نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته است به افشای همه جانبه و بی رحمانه تمام جریانات ضد انقلاب آشکار و سرپوشیده و تمام جریانات سازشکار و رفرمیست منجمله سلطنت طلبان و جمهوری خواهان قلابی و جریاناتی که به پنهان کردن ماهیت سازشکارانه - رفرمیستی خود در پوشش (مارکسیسم و کمونیسم کارگری) دست زده اند بپردازند. در مورد سلطنت طلبان امتحان پس داده شده علاوه بر آنچه گفته شد باید حتماً با رجوع به کارنامه جنایتکارانه گذشته شان و تلاش کنونی شان در کسب حمایت ارباب و نیز رفتار کینه توزانه شان نسبت به کارگران و زحمتکشان و کمونیست ها و آزادیخواهان کذب ادعاهای دروغی شان در باب "دمکراسی" و "آزادی" را برای کارگران و خلق های ایران هر چه بیشتر افشا نمود.

## چرا آمریکا باید به لحاظ سیاسی - نظامی در منطقه خاورمیانه حضور داشته باشد؟ (از زبان مقامات آمریکایی)

### ترجمه و تنظیم از فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در آمریکا

۱. "منطقه خاورمیانه یکی از چند منطقه ای است که اهمیت اش برای ایالات متحده مثل روز روشن است. شریان نفت برای سلامت اقتصادی جهان صنعتی تا آینده ای بسیار دور اهمیت حیاتی و تعیین کننده خواهد داشت. توسعه حضور در منطقه خلیج، تأثیر بسزایی بر موضوعاتی از قبیل روابط اعراب و اسرائیل و افراتی گری مذهبی گرفته تا تروریسم و پاک بودن منطقه از سلاح های اتمی خواهد داشت. تمام رؤسای جمهوری از زمان نیکسون تا حالا قبول داشته اند که تضمین امنیت و ثبات خلیج فارس اهمیت حیاتی برای منافع ایالات متحده آمریکا دارد."

[برژنسکی (مشاور امنیت ملی در دوران کارتر)، پرت اسکوکرافت (مشاور امنیت ملی در دوران جورج بوش پدر)، ریچارد مورفی (شورای روابط خارجی) از مقاله "مهار متمایز شده" می - ژوئن ۱۹۹۷]

۲. در برنامه خط مقدم از ریچارد آرمیتاژ که معاون وزیر امور خارجه در حال حاضر و معاون وزیر دفاع برای امنیت امور بین المللی در دوران ریگان و جورج بوش پدر می باشد، می پرسند که: "ایا برای ما آن همه حیاتی است که به لحاظ جغرافیائی نیروهای نظامی آمریکا را در منطقه خلیج فارس داشته باشیم؟"

ریچارد آرمیتاژ: "باید بگوییم از نقطه نظر جغرافیای سیاسی بسیار هم با اهمیت است که ما بقاء آن کشورها را حفظ کنیم، به شکلی که دسترسی ما به نفتی که از منطقه خلیج فارس جاری می شود را با جان و دل حفاظت کنیم، و این همیشه برای دولت ها و کنگره های آمریکا در مقاطع مختلف روشن بوده که به نفع ماست که حضور نظامی مان را در آن منطقه حفظ کنیم."

[شبکه PBS در برنامه فرانت لاین مصاحبه با ریچارد آرمیتاژ سپتامبر ۲۰۰۱]

۳. اهداف نظامی آمریکا: ایالات متحده آمریکا مصمم است تا خاورمیانه و آسیای جنوبی یعنی جایی که دسترسی به منابع طبیعی استراتژیکی و قیمت های با ثبات باید حفظ شوند، جایی که هیچ قدرت مخالفی نباید بتواند هژمونی داشته باشد و بالاخره جایی که بازارهای آزاد در حال توسعه هستند، دارای صلح و ثبات باشد. اما تا یک صلح پایدار در میان اعراب و اسرائیل و میان هندوستان و پاکستان بدست نیاید، منطقه نمی تواند با ثبات شود. هم چنین ثبات نمی تواند بدست آید، مگر اینکه عراق، ایران و لیبی به قوانین بین المللی گردن بگذارند و دیگر تهدیدی برای امنیت منطقه نباشند.

پایگاههای دفاعی (نظامی - م) منطقه ای و عملیات ایالات متحده آمریکا:

حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه شامل یک حضور دراز مدت محدود و حضور شمار بزرگی از نیروهای نظامی نوبتی (نیروهائی که فرستاده می شوند مدتی می مانند و بعد جایشان را به دسته دیگری می دهند - م) و موقتی می باشد. به طور متوسط حدوداً بیست هزار ۲۰۰۰۰ سرباز و هم چنین وسائل لازم که قبلاً به منطقه فرستاده شده اند، در آنجا حضور دارند، تا مانع از بروز سرکشی گشته و باعث ایجاد ثبات در منطقه گردند.

این نیروها مجری قطنامه های سازمان ملل هستند و مانع از سرکشی های کشورهای یاعی می گردند، انتقال آزاد کالا را ضمانت می کنند، هم چنین با شرکای منطقه برای بهبود فعالیتهای میان دو کشور و میان کشورهای منطقه و تقویت توان مندی های دسته جمعی دفاعی همکاری می کنند. ... منافع حیاتی ایالات متحده در امنیت و ثبات خاورمیانه و جایگاه منحصر به فرد نظامی و سیاسی آن، این مسئولیت غیرقابل انکار و ویژه را به منظور تقویت و صلح و ثبات منطقه به آمریکا می دهد. (تأکید از ما)

[بخشی از سخنان ویلیام کوهن وزیر دفاع آمریکا در دوران کلینتون از گزارش وزیر دفاع - فصل یکم، استراتژی دفاعی ایالات متحده، وزارت دفاع واشنگتن صفحه ۱۵ و ۱۶]

\* کارکنان شرکت سهامی ملی گاز در اعتراض به سیاست خصوصی سازی دولت که بر اساس آن بخشی از سهام شرکت گاز به سازمان تأمین اجتماعی و صندوق بازنشستگی واگذار شده و به همین دلیل تعدادی از کارگران در معرض از دست دادن شغل خود قرار گرفته اند صبح ۲۷ مرداد ماه در مقابل وزارت کار دست به تحصن زدند. لازم به یادآوری است که این دومین بار است که کارگران این شرکت در دو ماهه اخیر جهت رسیدن به خواستههای شان دست به اعتراض می زنند. در ۷ تیر ماه نیز آنها در مقابل وزارت نفت در تهران تحصن نمودند که با وعده مسئولین شرکت نفت مبنی بر رسیدگی به خواستههای شان به تحصن خود پایان دادند.

\* به دلیل عدم پرداخت دستمزد کارگران شرکت هواکش خزر رشت از ۲۰ مرداد ماه دست به اعتصاب زدند. کارگران این شرکت سه ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند.

\* در چارچوب سیاست های ضد پناهندگی دولت هلند اخیراً پناهندگان افغانی که تقاضای پناهنگی شان رد می شود از کمپ های پناهندگان اخراج و بدون هیچ حمایتی در خیابان ها رها می گردند. سازمان حمایت از پناهندگان هلند ضمن اعتراض به این اقدام اعلام کرد که بر اساس توافق های بین المللی که دولت هلند رسماً پذیرفته است تا قبل از آوریل سال ۲۰۰۴ حق اخراج هیچ پناهنده افغانی را ندارد در نتیجه تا آن زمان پناهجویان افغانی نیز از حقوق پناهجویی برخوردار می باشند.

## لیست کمک های مالی

### سوئد

رفیق بهروز دهقانی ۴۰۰ کرون

### نروژ

گلستانه (از آلمان) ۵ یورو  
سامبا (از هلند) ۵ یورو  
گ-ش (از سوئد) ۵۰ کرون  
مهمان (از آمریکا) ۱۰۰ کرون  
۱۹ بهمن ۷۰۰ کرون  
آزاده ۲۰۰۰ کرون

### هلند

انجمن ۲۰۰ یورو

### انگلستان

کیومرث سنجرى ۱۰ پوند

### کانادا

سی یه را ۱۰۰ دلار کانادا



## اطلاعیه ها و بیانیه های چریکهای فدایی خلق ایران

### خطر اعدام . جان دو تن از دانشجویان را تهدید می کند!

بیدادگاه های ضدخلقی جمهوری اسلامی دو نفر از دستگیرشدگان حرکت های اعتراضی اخیر که گفته می شود هر دوی آنها از دانشجویان دانشگاه شیراز بوده اند را "محارب با خدا" شناخته و اشد مجازات را برای آنها در نظر گرفته است.

بر اساس قوانین اسلامی حاکم ، کسانی که به عنوان "محارب با خدا" معرفی می شوند ، حکم صادره در موردشان مجازات مرگ به شیوه های مختلف است و تاکنون نیز تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در طی چند سال گذشته موارد بیشماری از شیوه های کشتن انسان ها از جمله تیرباران ، حلق آویز ، گردن زدن با شمشیر و تبر ، پرتاب از کوه ، سنگسار و غیره به اجرا گذاشته شده است.

یکی از مزدوران شناخته شده جمهوری اسلامی در استان فارس به نام حسین علی امیری ؛ رئیس کل دادگستری این استان ، در مصاحبه ای با بی بی سی وقیحانه عنوان کرده است که این دو ، دانشجو نبوده بلکه از "اراذل و اوباش" می باشند.

البته باید به این واقعیت توجه کرد که تحت حاکمیت نظام ظالمانه و ارتجاعی سرمایه داری و به ویژه در کشورهای وابسته به امپریالیسم که دیکتاتوری عریان بر آنها حاکم است ، بهتان و انگ زدن به فعالین سیاسی و توده های معترض از سوی حکومتیان ، امری مرسوم می باشد به طوری که سردمداران مرتجع و عمله و اکلله های نظام ، همواره آزادیخواهان و عناصر مبارز را "اراذل و اوباش" می نامند ؛ همان طور که رژیم جنایتکار شاه نیز کمونیست ها و سایر انقلابیونی که برای رهایی خلق شان مبارزه می کردند را "خرابکار" می نامید. اما صرف نظر از این که آن دو نفر ، دانشجو بوده یا نبوده باشند ، حکم صادره در مورد آنان ، اساسا حکمی است جنایتکارانه و ضدمردمی که بار دیگر و به روشنی درجه ردالت و ددمنشی این رژیم را در حق توده های معترض و مبارز میهن دربندهای نمایان می سازد.

ما اعمال ننگین رژیم جمهوری اسلامی و حکم صادره در ارتباط با افراد مذکور را محکوم دانسته و از آنجا که خطر مرگ ، جان بسیاری از دستگیرشدگان موج اعتراضات اخیر و سایر زندانیان سیاسی را تهدید می کند ، نیروهای انقلابی اپوزیسیون و به ویژه کمونیست ها را فرامی خوانیم تا ضمن دفاع از زندانیان سیاسی ، فریاد اعتراض علیه اعمال وحشیانه رژیم را به گوش مردم جهان برسانند.

زنده باد مبارزات حق طلبانه و انقلابی دانشجویان!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی! پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان چریکهای فدایی خلق ایران / مرداد ماه ۱۳۸۲

### جان هزاران تن از دستگیرشدگان حرکت های اعتراضی اخیر در خطر است!

به دنبال اعتراضات اخیر دانشجویی که چندین هفته به طول انجامید و همچنین گره خوردن مبارزات دانشجویان با اقشار وسیعی از مردم ، رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی هزاران نفر از تظاهرکنندگان را در شهرهای مختلف دستگیر و به مکان های نامعلومی انتقال داده است. بستگان دستگیرشدگان در طول چندین هفته گذشته برای پیدا کردن ردی از فرزندان خود تلاش های بسیاری نموده اند ، اما تا کنون از سرنوشت آنان خبری در دست نیست.

به دنبال ربودن و قتل بیشمارانه زهرا کاظمی ؛ عکاس و خبرنگار ایرانی تبار مقیم کانادا ، توسط عوامل جمهوری اسلامی و افشاگری های اخیر در این رابطه و به طور کلی در ارتباط با شیوه های گوناگون کشتار فعالین و زندانیان سیاسی ، هزاران تن از مادران و پدرانی که تاکنون هیچ رد پایی از فرزندان شان پیدا نکرده اند ، در وحشت و اضطرابی عظیم بسر می برند.

همان طور که سال ها تجربه و ، به خصوص تجربه قتل عام سال های ۶۰ و ۶۷ نشان داده

است ، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای حفظ بقای ننگین خود از هیچ جنایتی بر علیه خلق های مبارز ایران رویگردان نبوده و نیست. در همین راستا نیز ، در پی تهدیدات آشکار سران بلندپایه رژیم مبنی بر مجازات وحشیانه دستگیرشدگان اخیر ، که مفهومی جز اعمال شکنجه ها و قساوت های هر چه وحشیانه تر در حق مبارزین دربند ندارد ، رژیم ددمنش جمهوری اسلامی در صدد است تا در موقعیتی مناسب دست به جنایتی دیگر زده و با کشتار این زندانیان ، حمام خون دیگری به راه اندازد.

ما ضمن محکوم کردن اعمال و نیت پلید رژیم جمهوری اسلامی ، از همه نیروهای مترقی و انقلابی می خواهیم که توأم با افشاء هر چه وسیعتر رژیم و رساندن صدای آزادی خواهانه و حق طلبانه زندانیان سیاسی ایران به گوش مردم جهان ، به هر شکل که می توانند به دفاع از زندانیان سیاسی پرداخته و رژیم را در اجرای اهداف جنایتکارانه اش ناکام سازند.

پیروز باد مبارزات حق طلبانه و انقلابی دانشجویان!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی! پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان چریکهای فدایی خلق ایران / ۵ آگوست ۲۰۰۳

### سرنکوب مردم سمیرم اصفهان محکوم است!

روز جمعه ۲۴ مرداد ، تظاهرات آرامی در سمیرم اصفهان در اعتراض به طرح الحاق دهستان وردشت از نواحی این شهرستان به حوزه شهرستان دهاقان بر پا شد. تجمع هزاران نفر از مردم این شهرستان در جلوی فرمانداری سمیرم و عدم رسیدگی مسئولین به خواسته های مردم ، آتش خشم آن ها را بر انگیخته و با دخالت خشونت آمیز نیروهای ضد شورش رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ، شعارهای ضد حکومتی به سرعت در فضای شهر پیچید و مردم بی سلاح پاسخ خود را با گلوله دریافت کردند.

در چنین شرایطی در پاسخ به سرنکوب وحشیانه نیروهای انتظامی ، مردم به مقابله پرداخته و با آتش زدن لاستیک و شکستن شیشه بانک ها ، به ساختمان استانداری و سایر ساختمان های دولتی حمله نمودند. مردم با استفاده از هر وسیله ای که در اختیار داشتند در همان ساعات اولیه ، تعداد بسیاری از نیروهای ویژه رژیم را به شدت مجروح کردند به طوری که به اعتراف خود دست اندرکاران رژیم ، حداقل دو تن از آنان کشته شدند. نیروهای رژیم که بیرحمانه مردم را به گلوله بسته بودند ، حداقل هشت تن از تظاهرکنندگان را کشته و تعداد بسیاری از آنان را مجروح ساختند. در ضمن به اعتراف مقامات رژیم حداقل یک صد و پنجاه نفر از اهالی ، مجروح شده اند. البته خبرهای رسیده از بیمارستان شهر تعداد مجروحین را بیش از دو برابر آن رقم نشان می دهد. تعداد دستگیرشدگان نیز بیش از پانصد نفر اعلام شده است.

واقعیت امر آن است که مردم به جان آمده در زیر سیطره رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی از هر شرایطی برای ابراز مخالفت خود سود می جویند. این تظاهرات در حالی صورت گرفت که رژیم هنوز درگیر بگبر و به بندهای مربوط به جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ماه بود و مردم با شهامت سمیرم در حالی به میدان آمدند که می دانستند رژیم در حال حاضر از اعمال خشونت هر چه بیشتر در حق مخالفین خود صحبت می کند.

ما اعمال جنایت کارانه جمهوری اسلامی علیه مردم دلیر و مبارز سمیرم را محکوم نموده و خواهان آزادی فوری دستگیر شدگان مبارز می باشیم.

زنده باد مبارزات عادلانه خلقهای ایران! سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران / مرداد ۱۳۸۲



## مارکسیسم به زبان مارکس (واژه نامه) (۶)

تهیه و تنظیم از: ا. بهرنگ

**نرخ نزولی سود** (Falling Rate of Profit): "... مجموع کل سرمایه ... از سرمایه ثابت ... و سرمایه متغیر ... تشکیل شده ، و ارزش اضافه ... تولید می کند. سهم این ارزش اضافه نسبت به مقدار سرمایه متغیر سرمایه گذاری شده ... ، نرخ ارزش اضافه خوانده می شود ... [حال] اگر این ارزش اضافه را نه به سرمایه متغیر ، بلکه به جای آن به مجموع کل سرمایه ربط دهیم [یعنی اگر این ارزش اضافه را نه در ارتباط با حجم سرمایه متغیر بلکه در ارتباط با مجموع کل سرمایه ی سرمایه گذاری شده ، در نظر بگیریم] ، آنگاه ، سود ، خوانده می شود ، و به این ترتیب ، سهم ارزش اضافه نسبت به مجموع کل سرمایه ... ، نرخ سود ... ، خوانده می شود. (سرمایه ، جلد ۳)

"با استقرار بنیان های عام نظام سرمایه داری [در جامعه] ، هر بار در جریان انباشت ، نقطه ای فرا می رسد که تکامل بارآوری کار اجتماعی ، به نیرومندترین اهرم انباشت بدل می گردد. ... افزایش بارآوری کار ، در کاهش حجم کار نسبت به حجم وسایل تولیدی ... متجلی می گردد. ... این تغییر در ترکیب فنی سرمایه ؛ یعنی افزایش حجم وسایل تولید نسبت به حجم نیروی کار ... در ترکیب ارزشی سرمایه ؛ یعنی در افزایش جزء ثابت سرمایه [یا وسایل تولید] به زیان جزء متغیر آن [یا نیروی کار] ، منعکس می گردد." (سرمایه ، جلد ۱)

"... تبدیل دوباره و مستمر اضافه ارزش به سرمایه ، اکنون به صورت مقدار فزاینده سرمایه ای که به درون پروسه تولید وارد می شود ، نمایان می گردد. همین امر [یعنی بازتبدیل مستمر اضافه ارزش به سرمایه] به نوبه خود ، زمینه و مبنای گسترش ابعاد تولید ، زمینه و مبنای روش های بالابری نیروی بارآور کار ، و زمینه و مبنای برای تولید شتابان اضافه ارزش ، می باشد. ... پس با انباشت سرمایه ، شیوه تولید خاص سرمایه داری ، و با شیوه تولید سرمایه داری ، انباشت سرمایه ، توسعه می یابد. این دو عامل اقتصادی ، بر حسب نسبت مرکب تأثیراتی که بر یکدیگر اعمال می نمایند ، موجب بروز تغییر در ترکیب فنی سرمایه می گردند ، به طوری که جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن ، پیوسته کوچکتر و کوچکتر می گردد." (سرمایه ، جلد ۱)

"مضاف بر این ، چنانچه این طور استنباط کنیم که این تغییر تدریجی در ترکیب سرمایه صرفاً به حوزه های منفرد تولید محدود نگردیده بلکه کم و بیش در تمامی حوزه ها یا دست کم در تمامی حوزه های کلیدی تولید رخ می دهد و با بروز تغییراتی در میانگین ترکیب ارگانیک کل سرمایه ی موجود در یک جامعه معین همراه می گردد ، آنگاه ، مادام که نرخ ارزش اضافه یا شدت استثمار کار توسط

**ترکیب سرمایه** (Composition of Capital): "منظور از ترکیب سرمایه ، تناسب میان جزء فعال و جزء غیرفعال سرمایه ؛ یعنی [تناسب بین] سرمایه متغیر و سرمایه ثابت ، می باشد."

"ترکیب سرمایه را می بایست به صورت یک مفهوم دوجانبه ، در نظر گرفت و درک کرد. [بدین معنا که] از جنبه ارزشی ، ترکیب سرمایه با تناسبی مشخص می گردد که در درون آن ، سرمایه به [دو بخش] سرمایه ثابت یا ارزش ابزار تولید ، و سرمایه متغیر یا ارزش نیروی کار ؛ یعنی مجموع کل دستمزدها ، تقسیم می شود. [از سوی دیگر] از جنبه مادی ... ، کل سرمایه ، به ابزار تولید و به نیروی کار زنده\* ، تقسیم می گردد. ترکیب اخیر [یعنی ترکیب سرمایه از جنبه مادی] با رابطه موجود بین حجم وسایل تولید بکار گرفته شده ... ، و حجم کار ضروری برای بکارگرفتن وسایل تولید مورد نظر ... ، مشخص می گردد. من ترکیب اولی [یعنی ترکیب سرمایه از نقطه نظر ارزش] را ترکیب ارزشی و دومی [یعنی ترکیب سرمایه از نقطه نظر مادی] را ترکیب فنی سرمایه ، می نامم." (سرمایه ، جلد ۱)

**ترکیب ارگانیک سرمایه** (Organic Composition of Capital): "بین این دو [یعنی بین ترکیب ارزشی و ترکیب فنی سرمایه] رابطه متقابل سفت و سختی وجود دارد. برای بیان این رابطه ، از آنجایی که ترکیب ارزشی ی سرمایه با ترکیب فنی ی سرمایه مشخص گردیده و معرف تغییر در ترکیب فنی سرمایه می باشد ، من ترکیب ارزشی سرمایه را ، ترکیب ارگانیک سرمایه ، می خوانم. ... اختلاف میان ترکیب فنی و ترکیب ارزشی سرمایه در هر یک از شاخه های صنعت در این نکته متبلور می گردد که رابطه ی ارزشی ی دو بخش سرمایه [یعنی میزان ارزش سرمایه ثابت نسبت به میزان ارزش سرمایه متغیر و یا برعکس] ممکن است تغییر کند اما ترکیب فنی سرمایه ثابت باقی بماند ، و یا این که ، رابطه ی ارزشی ی آنها یکسان باقی بماند ولی ترکیب فنی سرمایه تغییر کند. ... از آنجا که ترکیب ارزشی سرمایه با ترکیب فنی ی آن معین می گردد و معرف تغییر در ترکیب فنی سرمایه می باشد ، ترکیب ارزشی سرمایه ، ترکیب ارگانیک سرمایه ، خوانده می شود." (سرمایه ، جلد ۱)

\* مارکس ادوات و ماشین آلات تولیدی را "کار مرده یا بی جان" Dead Labour می خواند چرا که این ماشین آلات در واقع معرف میزان معینی از نیروی کار می باشند ، نیروی کار زنده ای که قبلاً در جریان ساخت و تولید آنها مصرف شده و اکنون به طور بی جان در پیکر ماشین تجسم یافته است.

کارخانه ها را به روی آنها می بندد در حالی که رشد و توسعه صرفا کمی از کارخانه ها ، نه فقط کارگران از کار بیکار شده را ، بلکه کارگران آماده به خدمت آتی را نیز جذب می کند...".

"... دوره هایی که در آن تولید سرمایه داری تمام نیرو و قوای خود را بکار می برد مرتبا به دوره های اضافه تولید ، مبدل می شوند چرا که قابلیت های تولیدی هرگز نمی توانند تا آن اندازه مورد استفاده و بهره برداری قرار گیرند که از مجرای آن مقدار بیشتری ارزش [یا به عبارتی مقدار بیشتری کالا] ، نه فقط تولید ، بلکه همچنین تحقق ، یابد. برعکس و در عوض ، فروش کالاها ، تحقق سرمایه ی کالایی ، و لذا تحقق ارزش اضافه ، نه با نیازهای مصرف کنندگان جامعه به طور کل ، بلکه با نیازهای مصرف کنندگان جامعه ای که در آن اکثریت عظیم آحاد مردم همواره در فقر بسر می برند و همواره باید در فقر بسر برند [یعنی با تناقضات موجود در خود جامعه سرمایه داری ؛ یعنی تحت تأثیر توزیع ناعادلانه ثروت] ، محدود و محصور می گردد." (سرمایه ، جلد ۱)

"تراکم سرمایه در عین حال که تعداد صنایع ، و لذا شمار کارگران را افزایش می بخشد ، نیز باعث می گردد که همان تعداد از صنایع ، مقدار بیشتری کالا تولید نمایند ؛ امری که به اضافه تولید منجر می شود و نتیجتا یا با از کار بیکار ساختن بخش وسیعی از کارگران ، و یا از طریق کاهش دستمزدهای آنان به پایین ترین و فلاکتبارترین سطح ، از سر راه برداشته می شود." (دستنویس های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴)

"تنها کافی است به بحران های تجاری ای اشاره کنیم که با تکرار ادواری خود ، و هر بار به نحوی مخاطره آمیزتر ، هستی و حیات کل جامعه ی بورژوازی را به محاکمه می کشند. در جریان این بحران ها ، نه فقط بخش عظیمی از کالاهای موجود بلکه بخش عظیمی از نیروهای مولده ی قبلا ساخته شده نیز به طور ادواری نابود می گردد. به هنگام بروز این بحران ها ، مرض [اجتماعی ی] مسری و فراگیری روی می دهد که در تمامی اعصار پیش [از سرمایه داری] نامعقول به نظر می رسید ؛ یعنی مرض مسری و فراگیر اضافه تولید. جامعه ناگهان به فقرای بربریتی آتی ، سوق پیدا می کند ؛ گویی قحطی و بروز جنگی سراسری و خانمانسوز ، تمامی شریان های زیستن را قطع ساخته است ، گویی صنعت و تجارت نابود گردیده است. چرا؟ بدان دلیل که ... دایره مناسبات بورژوازی تنگ تر از آن است که بتواند ثروتی را که خود [این مناسبات] آفریده است در خویش بگنجاند. بورژوازی چطور بر این بحران ها فائق می آید؟ از یک سو با حذف و محو اجباری انبوهی از نیروهای مولده ، و از سوی دیگر ، با فتح و تسخیر بازارهای جدید و بهره کشی ی هر چه تمامتر بازارهای قدیم. و این درست مثل این است که بگوییم : [بورژوازی] با هموار ساختن راه برای بروز بحران هایی به مراتب گسترده تر و مخرب تر ، و با کاستن از وسایل [تولید] ، از وقوع بحران های مزبور ، جلوگیری می نماید. □

سرمایه یکسان باقی بماند ، رشد و نمو تدریجی سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر ضرورتا می بایست به افول تدریجی نرخ عمومی سود ، منجر گردد." (سرمایه ، جلد ۳)

"از آنجا که حجم کار زنده ی به خدمت گرفته شده ، در مقایسه با حجم کار مادیت یافته ای [یعنی همان کار بی جان یا ماشین آلات تولیدی ای] که توسط نیروی کار زنده به حرکت درمی آید ، دایما در حال کاهش می باشد ... [بنابر این] چنین نتیجه می شود که آن بخش از کار زنده نیز که بابت آن اجرتی پرداخته نمی شود و به شکل ارزش اضافه درمی آید ، می بایست دایما ، در مقایسه با مقدار ارزش ... کل سرمایه ... ، کاهش پیدا کند. [و در نتیجه] از آنجا که سهم حجم ارزش اضافه نسبت به ارزش کل سرمایه ریخته شده ، نرخ سود را تشکیل می دهد ، [با این حساب ؛ یعنی با کاهش حجم کار زنده - که تنها منبع تولید ارزش اضافه است - نسبت به حجم وسایل تولید ، طبعاً] نرخ سود باید پیوسته افت پیدا کرده و کاهش یابد." (سرمایه ، جلد ۳)

**بحران اضافه تولید (Crisis of Over-production) :** توانایی ی عظیم رشد و گسترش جهش وار ذاتی و نهفته در سیستم کارخانه ای ، و وابستگی این سیستم به بازارهای جهانی ، ضرورتا موجب بروز تولید سرسام آور و ، بدنبال آن ، سبب اشباع بازارها گردیده و نتیجتا انقباض بازارها ، تولید را از پای انداخته و فلج می سازد. [بدین ترتیب] هستی و حیات صنعت مدرن ، به سلسله ای از دوره های فعالیت اقتصادی ملایم ، رونق اقتصادی ، اضافه تولید ، بحران و رکود تبدیل می شود. در نتیجه این تغییرات ادواری سیکل صنعتی ، عدم اطمینان و بی ثباتی اقتصادی ای که سیستم ماشینی برای اشتغال [نیروی کار] و نتیجتا برای شرایط زیستی و معیشتی [در جامعه] بیار می آورد ، به امری طبیعی مبدل می گردد. [در نتیجه] به استثنای دوره های رونق اقتصادی ، همواره بین سرمایه داران بر سر سهم هر یک از آنان از این بازارها ، خشن ترین منازعات و کشمکش ها درمی گیرد. این سهم با ارزانی قیمت محصولات نسبت مستقیم دارد. علاوه بر رقابت ناشی از این کشمکش ها در بکارگیری و معمول ساختن ادوات و ماشین آلات پیشرفته تر بجای نیروی کار ، و در بکارگیری روش های جدید تولید ، در هر سیکل صنعتی هنگامی درمی رسد که [سرمایه داران] برای ارزان سازی قیمت کالاها ، تلاش می نمایند تا سطح دستمزدها را اجبارا و به زور به پایین تر از ارزش نیروی کار کاهش دهند."

"بنابر این ، شرط ازدیاد تعداد کارگران کارخانه عبارت از آن است که مجموع سرمایه ی سرمایه گذاری شده در کارخانه به نسبت خیلی سریع تر رشد و گسترش می یابد. ولی این پروسه ی رشد و گسترش ، با جذر و مد سیکل صنعتی مشروط می گردد. مضافا این که ، پروسه مزبور پیوسته بوسیله پیشرفت های فنی ؛ پیشرفت هایی که یک روز برای کارگران جدید مجازا کار ، و روزی دیگر برای کارگران قدیمی عملا بیکاری فراهم می سازند ، منقطع می گردد. این تغییر کیفی در صنایع ماشینی پیوسته کارگران را از کارخانه ها بیرون می اندازد و یا درهای

## تعرض به سفارت رژیم جمهوری اسلامی در هلند

تعدادی از فعالین سیاسی و کمونیست ایرانی شرکت داشتند ، تعداد زیادی بطری های پر از رنگ به ساختمان سفارت پرتاب گردید.

با این که ساختمان سفارت از سوی پلیس هلند مراقبت می گردید ولی این آکسیون با موفقیت به انجام رسید.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی  
زنده باد مبارزات دمکراتیک - ضدامپریالیستی خلق های ایران

سازمان دانشجویان ایرانی - هلند (هوادر چریک های فدایی خلق ایران)

۳۱ ژوئیه ۲۰۰۳

در اعتراض به سرکوب های اخیر رژیم جمهوری اسلامی و به خصوص دستگیری های وسیع و گسترده ی دانشجویان و توده های مبارز مردم ایران و در حمایت از مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی خلق های ستم دیده ی ایران ، صبح امروز آکسیون از سوی نیروهای انقلابی ایرانی در هلند ، در مقابل ساختمان سفارت رژیم جمهوری اسلامی در شهر لاهه صورت گرفت.

در این آکسیون که انقلابیون کمونیست ، کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) ، هواداران چریک های فدایی خلق ایران ، هواداران حزب کار ایران (توفان) و

می کنند و آنان را تا سرحد مرگ سنگ باران می نمایند. بدون شک این عمل ننگین ، برگ دیگری بر پرونده سیاه جمهوری اسلامی و همه حامیان و جناح های ریز و درشتش خواهد افزود و دیر نیست آن روز که با سرنگونی این رژیم ددمنش ، قوانین وحشیانه ای چون سنگسار و قصاص نیز به زباله دان تاریخ انداخته شوند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!  
بر قرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!  
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدایی خلق ایران / مرداد ۱۳۸۲

سنگسار یکی از وحشیانه ترین قوانین اسلامی است که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از آن در جهت حفظ و تحکیم پایه های حکومت خود استفاده می کند. از این رو ، هر ساله ده ها زن و مرد در جامعه ما به جرم های واهی سنگسار می شوند. حکم سنگسار در مورد شهناز در شرایطی صادر شده است که خاتمی و جبهه "دو خرداد" اش هنوز با دغلكاری سعی دارند خود را طرفدار "قانون" و "مدنیت" جا زده و چهره خونبار خود را از مردم پنهان سازند و حامیان آن ها نیز با ژست روشنفکرانه از ضرورت اجرای "قانون" دم می زنند. حال آن که فریبکارانه بر این واقعیت سرپوش می گذارند که خاتمی در رأس همان دولتی انجام وظیفه می کند که یکی از "قوانین" اش ، "قانون" وحشیانه ای نظیر سنگسار می باشد ؛ یعنی "قانونی" که بر اساس آن ، در کمال بربریت ، انسانها را کفن پیچ کرده و تا کمر و یا تا گردن به زیر خاک

اطلاعیه های ... (بقیه از صفحه ۲۱)

### باز هم سنگسار یک زن توسط جلادان جمهوری اسلامی!

دیوان عالی جمهوری اسلامی اعلام کرد که زنی به نام شهناز ، ۳۵ ساله ، به جرم "زنا ی محصنه" به سنگسار محکوم شده است. رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی در حالی این حکم را صادر کرده است که همین چند ماه پیش در مورد سنگسار دست به تبلیغات گمراه کننده ای زده و این طور جلوه می داد که این مجازات وحشیانه را لغو می کند. اتفاقا مبلغین رژیم در خارج از کشور نیز با بوق و کرنا این "اقدام انجام نشده" را گامی به سوی جامعه مدنی می خواندند.

#### شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

#### آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

#### "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت :  
<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک :

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**